

# نور المدایة فی اثبات الامامة

رساله ای بر عقاید شیعی

لیلہ العاذلین الحسین

جفتند ملک سیمی حکمت و حربت عز و جلک و ب دوست جمهه علم و فرست نادیه  
صفات کاپیه مرتبات مرید اصلیه اوس سخن اتفاق صفات در پنهان فرموده که زیرینه  
آخر مسدیه در مطلعه ملکت بحث محقق آن تقدیف است ملک تقدیف و آن ملکیه  
البیان نه ترتیبین که بر اینه اتفاق صدر از عدهمین نه و پنده پنجه متدین که

تألیف: جلال الدین دوانے

شرح وصحیح  
وحید توسلے  
معصومہ محمدی دشکی  
حسن علی فریدون



نشر مجمع ذخائر اسلامی  
۱۳۹۲ خورشیدی

«نور الهدایة فی اثبات الامامة»  
رساله ای بر حفاید شیعی

خانه مجازی الفبا | بازنشر مقالات و کتب | Alefbalib.com

عنوان و نام بدیدآور	سرشناسه
نوراهدایه فی اثبات الامامه: رساله‌ای بر عقاید شیعی / جلال الدین دواني؛ شرح و تصحیح وجد توسلی، مقصومه محمدی دشتکی، حسن علی فردونی.	مشخصات نشر
قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۲.	مشخصات ظاهری
۷۶ ص.	فروست
گنجینه‌های خطی؛ ۱۰۳.	شابک
۷-۴۹۴-۹۸۸-۹۶۴-۹۷۸	وضعیت فهرست
فیبا	نوسی
کتابنامه به صورت زیرنویس.	پادداشت
علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۳۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- اثبات خلافت	موضوع
شیعه - عقاید	موضوع
امامت	موضوع
توسلی، وجد، مصحح	شناسه افروده
محمدی دشتکی، مقصومه، مصحح	شناسه افروده
فردونی، حسن علی، مصحح	شناسه افروده
۱۳۹۲/۹۵۹/۱۱/۰۸P	رده بندی کنگره
۳۹۷/۴۱۷۳	رده بندی دیوبی
۳۱۹۹۵۰۶	شماره کتابشناسی ملی

# نور الهدایة فی اثبات الامامة

## رساله ای بر عقاید شیعی

نگارش

جلال الدین محمد بن اسعد دوانی

ق ٨٣٠ ٩٠٨

شبکة كتب الشيعة

نشر: مجمع ذخائر اسلامی، قم

۱۳۹۲ خورشیدی



shiaibooks.net  
mktba.net

خانه مجازی الفبا | بازنشر مقالات و کتب رابط بديل [alefballib.com](http://alefballib.com)

کلیه حقوق این اثر تحت قانون کمپ رایت برده و ترجمه یا چاپ تمام یا بخشی از مطالب آن و نیز درج تمام یا بخشی از آنها در  
ضمن بازکهای اطلاعاتی و تهیه برنامه‌های رایانه‌ای یا استفاده مطالب و تصاویر در اینترنت و دیگر ابزار و ادوات، به هر نحوی،  
بدون لحاظ قابلی ناشر صورت کنی، ممنوع می‌شود.

## ©MAJMA AL-DAKAAIR AL-ISLAMYYAH, 2013

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or translated in any form, by print, internet,  
photo print, microfilm, CDs or any other means without written permission from the publisher

### گنجینه‌های خطی / ۱۰۳



مجمع ذخائر اسلامی - قم ، ایران

نور الهداية في ثبات الإمامة

از: جلال الدين دواني

مقدمة و تصحیح و حید نوسل، مخصوص محمد دشتکی، حسن علی فربدوزی

وحید ترسی (کارخانه ارشاد اسلامی) گردش سیم خلیل دلخواه، نامه (رساله)  
محصر مهد محدثی دشتکی (کارخانه ارشاد اسلامی) گردش سیم خلیل دلخواه، نامه (رساله)  
حسن علی فربدوزی (برس خدنازار معلمین و کتابخانه تخصصی سیم خلیل کاخهان مرکزی، آستان قدس رضوی)

چاپ: ظهور | صحافی: نفس

نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم

نوبت چاپ: اول - ش (۱۴۰۳) (۲۰۱۳)

شمارگان: محدود

شابک: ۳-۴۹۶-۹۸۸-۹۷۸

تلفن: ۰۳۵۲۷۴۰۰۰۰-۰۳۵۲۷۴۰۱۱۱۱

ارتباط با منتشر

قم: خیلیان طبقه‌ی (آذر) - کوی ۲۳ - بلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی

تلفن: ۰۳۵۲۷۴۰۰۰۰-۰۳۵۲۷۴۰۱۱۱۱

هر ۱۰ هزار تومان

[www.zakhair.net](http://www.zakhair.net)

[www.mzi.ir](http://www.mzi.ir)

[info@zakhair.net](mailto:info@zakhair.net)

[info@mzi.ir](mailto:info@mzi.ir)

برای دریافت نسخه الکترونیکی این، شش ماه پس از تولید آن، به سیستم مجمع ذخائر اسلامی ورود کنید.

Alefbalib.com | بازنیش مقالات و کتب | فایل های آنلاین

بسم الله الرحمن الرحيم



سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

عنوان و نام پدیدآور

دوانی، محمدبن اسعد، ۸۳۰ - ۸۴۹۰۸. نورالهدایه فی انبیاء الامامه: رساله‌ای بر عقاید شیعی/ حلال الدین دوانی؛ شرح و تصحیح وحد توسلی، معصومه محمدی دشتکی، حسنعلی فریدونی.

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروض

شابک

وضعیت فهرست نویسی

بادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

شناسنامه افروده

شناسنامه افروده

شناسنامه افروده

ردہ بندی کنگره

ردہ بندی دیوبی

شماره کتابشناسی ملی

تاریخ درخواست : ۱۳۹۲/۰۴/۱۲

تاریخ پاسخگویی :

کد پیگیری : ۳۱۹۷۷۹۳



مرکز تحقیقات کاچپور علوم اسلامی

## فهرست مطالب

٩	دیباچه
١١	- ١ مقدمه
١٢	١-١. اساتید
١٣	٢-١. شاگردان
١٣	٣-١ تأليفات
٢١	- ٢ عقاید حکمی جلال الدین دوانی
٢٣	- ٣ رساله نور الهدایه
٢٥	٤-١. محتوای اثر
٢٧	٤-٢. تصحیح رساله
٣١	٤-٣. متن رساله نور الهدایه
٦٣	- ٥ فهرست منابع



پاک چینیات کا پورن علوم اسلامی

(دیباچه):

در حوزه حکمت و فلسفه اسلامی، یکی از ستارگان تابناکی که از افق آسمان علم طلوع و با فروغ معنوی، افکار علمی و آثار گران بهای فرهنگی خود جهان فصل را روشن نمود، جلال الدین محمد بن (سعد) اسعد صدیقی کازرونی مشهور به علامه محقق دوائی است. که دارای آثار ارزشمندی در علوم حکمت، عرفان، کلام، حدیث و تفسیر می باشد، که رساله نور الهدایه از آثار ارزشمند محقق دوائی است، که گفتار و اعتقادات ایشان را به مذهب شیعه امامیه نشان می دهد، و در این رساله محقق دوائی، حضرت علی(ع) را افضل از ابویکر و عمر و عثمان دانسته و معتقد است، علی(ع) از هر شخص دیگری برای خلافت و جانشینی پیغمبر(ص) شایسته تر است. بخشی از عبارات ایشان در این رساله چنین است:

«چون از تبع و تصفح کتب متفق عليه و مختلف فيه دانسته بودم، که کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب عليه السلام به حدی بود که پیغمبر خدا او را به موجب امر الهی در مرتبه نفس خود دانسته؛ چنانچه آیه مباهله به آن ناطق است حیث قال «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» (آل عمران، آیه

۶۱). چه به اتفاق مفسرین مراد از انفسنا علی است علیه السلام چنانچه  
مراد از ابناءنا و نساءنا حسین و فاطمه زهراء است»  
از گفتار بالا می توان تحول، انقلاب فکری و تغییر طرز تفکر ایشان را  
در اواخر عمر نسبت به آثار دیگرش مشاهده کرد، که همزمان با  
گسترش تفکرات شیعی و ظهور سلسله ی صفوی در جامعه ایران است.  
در این پژوهش به روش تطبیقی سه نسخه از این رساله که در کتابخانه  
مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می گردد، تصحیح و بررسی شده  
است.

## ۱- مقدمه:

با مطالعه در تاریخ تمدن اسلامی در حوزه حکمت و فلسفه اسلامی، بدون شک علامه محقق جلال الدین محمد بن اسعد دوانی (۹۰۸ق.) یکی از بزرگان و مشاهیر این دانش بوده، که بالغ بر ۱۰۶ اثر از او شناسایی شده است، که به دو زبان فارسی و عربی است (پور جوادی، ۱۳۷۷، ص ۸۲).

جلال الدین در دوان از نواحی اطراف کازرون در سال ۸۳۰ق. به دنیا آمد، و سیر شکوفایی و تطور علمی را در دارالعلم شیراز سپری کرد، و در جوانی فضایل و کمالاتش به حدی رسید، که سلاطین آف قوینلو (بایندریان) همچون افضل عراقین، روم، اران، آذربایجان، هرمز، کرمان، طبرستان، گرگان و خراسان متوجه او شده، و جهت بهرمندی دانش نزد ایشان شتافتند. اندیشه های دوانی پس از عصر زندگیش تا مدت بلندی مورد نظر و بحث بوده است، بطوريکه علامه مجلسی دوم در مطالب عقلی به گفتار وی استناد می جسته است (تویسر کانی، ۱۳۸۱، ص ۴-۱۳).

مهارت جلال الدین در علوم مختلف، نبوغ و موج فکری و مخصوصاً دقت نظر، حسن ابتکار و ذوق سليمی که در شرح، بیان، تدریس و تصنیف علوم گوناگون، خاصه فلسفه و کلام داشت، او را به مقام والایی رسانید، بطوريکه بجز حکیم مشهور، صدر الدین دشتکی شیرازی معروف به «سید سند» کسی از

نظر علمی در شیراز با او رقابت نمی کرد، و رقابت این دو متفکر بزرگ باعث تالیف کتب بسیاری شد، از جمله «طبقات جلالی و صدری» که در رد و پاسخ مطالب یکدیگر بیان داشته اند (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳).

جلال الدین مورد احترام دو سلسله قرائوینلوها و آق قوینلوها قرار گرفت، و در زمانی به وزارت و قاضی القضاطی شیراز رسید، ولی بیشتر عمر علمی خود را در مدرسه «بیگم» شیراز سپری کرد. از تالیفاتش چنین بر می آید، که پیرو مذهب شافعی و از نظر اصول عقاید، اشعری بوده است، ولی در اواخر عمر و بخصوص در نگارش رساله «نور الهدایة فی اثبات الامامة» نگرشی به مذهب شیعه اثنی عشری داشته است.

#### ۱-۱. اسنادی:

محقق دوانی در کتاب «انموذج العلوم» به تفسیر در باب استادهای خود اشاره هایی داشته است، وی تحصیلات مقدماتی و علوم عقلی را نخست نزد پدرش سعد الدین اسعد که از شاگردان محقق نامی «میر سید شریف جرجانی»، و عبد الرحمن ایجی آموخت. و منابع مورد استناد رشد علمی او صحاح ششگانه و کتب اهل سنت و جماعت بوده و از فقه شافعی پیروی می کرده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰). فلسفه، کلام و منطق را از محضر محی الدین کوشنکاری (نصری گوشه کناری) و خواجه حسن شاه از شاگردان میر سید شریف جرجانی و همام الدین کلبانی آموخت، و علم حدیث را نزد شیخ صفی الدین ایجی شیرازی فرا گرفت (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳، ص ۷).

## ۲-۱. شاگردان:

دوانی شاگردان بسیار را پرورش داد، که از معروف ترین آنها می‌توان به: امیر اسماعیل تبریزی (شرح فصوص الحكم)، اسعد الحق یزدی (شاعر)، شرف الدین حسن فتال، شرف الدین عبد الحق اردبیلی (۹۴۰ق.)، قاضی معین الدین میبدی (۹۱۰ق.)، شمس الدین خضری، شهاب الدین علی دانیالی فسوی جهرمی، کمال الدین عبد الصمد بغدادی، امیر جمال الدین صدر استر آبادی، محیی الدین محمد لاری، محمد بن مبارک قزوینی می‌توان، اشاره کرد (تیسر کانی، ۱۳۸۱).

## ۳-۱. تأییفات:

دوانی بالغ بر شصت کتاب در علوم مختلف تألیف کرده است، که هفت کتاب در تفسیر قرآن، فلسفه و کلام بیست و چهار کتاب، منطق هفت کتاب، فقه، اصول و حدیث هشت کتاب، هیأت، هندسه و ریاضی پنج کتاب، اخلاق و ادبیات فارسی و علوم غریبیه هفت کتاب است. که بعضی از نسخه‌ها در ترکیه، هندوستان و عراق تألیف شده است. از مشهور ترین آثار دوanی می‌توان به: شرح عقاید عضدی، رساله فی اثبات الواجب القديمه و الجديده، خلق افعال، اخلاق جلال، نور الهدایه، عرض لشکر، و شرح تهذیب المنطق و الکلام، الوزراء، تهیلیه اشاره داشت (فریدونی فروزنده، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

## ۱-۳-۱. نسخه های تألیفی:

- **اثبات الواجب القديم [صيت و صيدا]:** نسخه ای در موضوع کلام و اعتقادات به زبان عربی، و درباره اثبات واجب الوجود به روش فلسفه و حکما از دو راه: ۱) ابطال دور و ۲) تسلسل وبراھین فلسفی دیگر. رساله دارای دو مقصد است و در هر مقصدی یکی از روش های مذکور آمده است، این کتاب توسط احمد تویسر کانی (۱۳۸۱) سبع رسائل، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب تصحیح و چاپ شده است.
- **اثبات الواجب الجديد:** نسخه ای در موضوع کلام، اعتقادات، به زبان عربی، و درباره اثبات واجب و توحید و صفات خداوند که پس از اثبات واجب قدیم نگاشته، و در یک مقدمه و ۱۴ فصل و یک خاتمه تنظیم شده است، این کتاب توسط احمد تویسر کانی (۱۳۸۱) سبع رسائل، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب تصحیح و چاپ شده است.
- **الزوراء [تنبیه الرأقدین] (تألیف ۱۸۷۲ق.):** نسخه ای در موضوع فلسفه و به زبان عربی، که مؤلف در نجف یا تبریز و در زاویه مظفریه آن را نگاشته است، و درباره اثبات توحید بر اصول مذهب وحدت وجود، متضمن مباحثی مربوط به اسرار روابط علل و معلومات و نسبت عوالم وجود به یکدیگر که میان حمت بخشی و حمت ذوقی جمع

نموده است. این کتاب توسط احمد تویسر کانی (۱۳۶۴) ضمن الرسائل المختاره تصحیح و چاپ شده است.

- **انمودج العلوم**(۹۰۷ق.): نسخه ای با موضوع مجموعه علوم (چند دانشی) به زبان عربی، که در آن به ده مسئله شامل حدیث، فقه، خلاقیات، طب، کلام، تفسیر، هندسه، هیئت، منطق و ارثماطیقی پاسخ داده شده است. این رساله توسط احمد تویسر کانی (۱۴۱۱ق.) ضمن ثلث رسائل، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی تصحیح و چاپ شده است.

- **تحفه روحانی [خواص الحروف]**: نسخه ای در موضوع علوم غریبه به زبان فارسی، در احکام، خواص و اسرار حروف بعضی از آیات قرآنی، که بنام غیاث الدین شاه و تحفه به پیشگاه جمال الدین نصر الله، در یک مقدمه، شش فصل و خاتمه نگاشته شده است.

- **تحقيق نفس الامر و غيره (رساله فی)**: نسخه ای در موضوع حکمت به زبان عربی، به تاریخ ۱۸۵ق.

- **تربيۃ الاولاد**(۹۰۴ق.): نسخه ای در موضوع تعلیم و تربیت به زبان عربی، که در آن در باب روش تربیت فرزند، پرورش و دانش هایی که کودک باید فرابگیرد، بیان شده است. در باب پرورش کودکان دوانی

در کتاب لوامع الاشراق نیز مطالبی را آورده است. این نسخه به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تحقیق، (جلد اول، شمار ۱، ص ۲۴-۳۲) چاپ شده است.

- **تعريف علم الكلام [حاشیه شرح المواقف]**: از تحریرات در موضوع کلام و اعتقادات به زبان عربی، که مؤلف در هنگام تدریس شرح سید شریف گرگانی بر کتاب مواقف و درباره علم کلام نگاشته است.

- **تفسير آیه اسراف**: رساله ای در موضوع تفسیر و به زبان عربی، در باب تفسیر آیه ۳۱ سوره مبارک اعراف، و در ۴ موقف: موقف الاول فی سبب نزولها. ۲) فی معناها و طوبنا ذکر اعرابها. ۳) فی الکاتالیانیه. ۴) فی اللطایف التي يستنبط عنها و المسائل التي تشتمل هی عليها من الفقيه و الطبيه و غيرها.

- **تفسير سوره الاخلاص**(۹۰۵ق. در جرون): در موضوع تفسیر و به زبان عربی، در چند مسئله و یک خاتمه در باب این سوره نگاشته است، و توسط احمد تویسر کانی(۱۳۶۴ق.)، در ضمن الرسائل المختاره به چاپ رسیده است.

- **تفسير سوره الكافرون**(۹۰۵ق. جرون): در موضوع تفسیر و به زبان عربی، که در الذریعه(۴/۳۳۶) آن رانگارش دوانی دانسته است، و

توسط احمد تویسر کانی (۱۳۶۹) در ضمن ثلاث رسائل چاپ شده است.

- **تھلیلیه [کلمه التوحید]:** رساله ای در موضوع عرفان و تصوف و به زبان فارسی، که در آن به تفسیر کلمه طیبہ «لا اله الا الله» در دو مقام، و هر مقام در دو موقف تنظیم شده است. مقام اول در مباحث لغوی و عقلی، و مقام دوم در علوم کشفی و شهودی است. این رساله در مجله توحید، جزء دوم، سال دوم، در آذر ماه ۱۳۴۲ به چاپ رسیده است.

- **جبر و اختیار:** در موضوع کلام و اعتقادات و به زبان فارسی، در رباعی آن را به میر میران ماضی اصفهانی اهداء نموده است، نام نسخه در نسخه چاپی مجالس المؤمنین (ج ۲، ص ۲۲۷) به صورت «خبر و اخبار» ضبط شده است.

- **حل مغالطه مشهور بجذر اصم [ حل شبهه ابن الاصم]:** در موضوع فلسفه به زبان عربی، جلال الدین دوانی و صدر الدین دشتکی مناظراتی درباره شبهه جذر اصم داشته اند، که حاصل آن پنج یادداشت (نامه) است. و احد فرامرز قراملکی آن را در دوازده رساله در پارادکس دروغگو، تهران: موسسه حکمت و فلسفه ایران به چاپ رسانده است.

- **وحدة الوجود: نسخه در موضوع حکمت و به زبان عربی، نسخه ای**

منسوب به جلال الدین دوانی در استدلال بر وحدت وجود دارای ۴  
بحث است. شماره نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی: ش ۲۳۵۰۷.

- **نور الهدایة فی اثبات الامامه: در موضوع کلام و اعتقادات و به**  
زبان فارسی، رساله ای است، کلامی و مختصر که پس از مقدمه (لزوم  
تحصیل یقین در عقاید) به بیان شباهتی که عده ای در باب سه مسئله:  
توحید، حدوث عالم و عصمت انبیاء و همینطور ولایت علی(ع) و  
دوازده امام وارد شده پرداخته است، و با بر اهین عقلی به آنها پاسخ داده  
است. و توسط علی دوانی، ضمن کتاب شرح حال جلال الدین دوانی  
به چاپ رسیده است.

- **لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق [اخلاق جلالی](۱۸۷۲ق.):**  
در موضوع اخلاق به زبان فارسی، این کتاب که به «اخلاق جلالی»  
معروف است، جامع دوره حکمت عملی (تهذیب اخلاق، تدبیر منزل،  
تدبیر مدن و رسوم پادشاهی) است، و مؤلف مطالب این کتاب را از  
اخلاق ناصری گرفته، و به خامه نغز به شرح و بسط پرداخته و به آیات  
قرآنی و احادیث نبوی تمسک جسته و به گفتار حکماء و اشعار بلغاء

استشهاد و تمثيل نموده است. اين كتاب توسط «تامسن» در لندن به سال ۱۸۳۹ تصحیح و چاپ شده است.

- عقاید جلالی: در موضوع کلام و به زبان عربی، که فهرست نگار آن را متعلق به جلال الدین با این عنوان دانسته است. شماره نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی ۲۴۳۱۸.

- عرض لشگر اوژون حسن (۱۸۸۱ق.): در موضوع تاریخ ایران (شیراز) به زبان فارسی، که مؤلف به وصفی ادبی از سان دادن لشگر سلطان ابوالنصر حسن بیگ بهادر خان، که خود دیده، را شرح داده است. این رساله توسط ایرج افشار در مجله دانشکده ادبیات تهران (ش. ۳، سال ۳ فروردین ۱۳۳۵) به چاپ رسیده است.

- عدالت نامه (عدلیه): در موضوع اخلاق و به زبان فارسی، نامه ای است که دوانی در دادگری به روش علم اخلاق و عرفان در یک مقدمه و شش مقاله و یک خاتمه نگاشته است، و آن را جهت سلطان محمود پادشاه گجرات (۸۶۳-۹۱۷ق.) و سلطان ابو المظفر یعقوب بهادرخان بایندری تنظیم کرده است.

- الرسالة القلمية: در موضوع ادبیات به زبان عربی، مؤلف در آن به روش مرموز «قلم» را وصف نموده است، و در آن رعایت بسیاری از

فنون بлагت و انواع تشبیهات بلیغ را ارائه نموده است. این رساله توسط محمد عمامد حائری در مجموعه نسخه پژوهی در سال ۱۳۸۳ چاپ شده است.

- **خلق الاعمال [الجبر و الاختيار]** (۸۸۴ق.): در موضوع کلام و به زبان عربی، رساله ای کوتاه در خلق اعمال بندگان و جبر و اختیار که به درخواست محمد استرآبادی زمانی که دوانی در کاشان اقامت داشته، نگاشته است. این کتاب در الذریعه به عنوان های الجبر و الاختیار و أفعال العباد آمده است. و در مجموعه کلمات المحققین (ج ۲، ص ۱۵۶) در سال ۱۳۱۵ در تهران به چاپ رسیده است.

- **نسخه های خطی بستان القلوب و روضة القلوب** در موضوع حکمت و به زبان فارسی که منسوب به دوانی است.

۱۶ نسخه از شرح های جلال الدین بر کتب مؤلفین دیگر در کتابخانه ها و مجموعه ها دیده شده، که شامل نسخه های زیر می باشد:

- (۱) حاشیه بر شرح مختصر الاصول (ابن حاجب).
- (۲) شرح سی فصل (محمد بن محمد نصیر الدین طوسی).
- (۳) شرح دو بیت (محمود بن عبد الکریم شبستری).
- (۴) حاشیه بر لوامع الاسرار (سراج الدین لارموی).

- ۵) فر العون من مدعى ايمان فرعون(ابن عربى).
- ۶) شرح رساله اثبات الجوهر المفارق المسمى بالعقل(نصر الدين طوسى).
- ۷) شرح اثبات عقل الكل(محمد بن محمد نصير الدين طوسى).
- ۸) شرح بيته از حافظ(شمس الدين محمد حافظ).
- ۹) حاشيه بر شرح جديد تجرييد(نصر الدين طوسى).
- ۱۰) شرح العقاید العضدیه (عصف الدین ایجعی).
- ۱۱) شرح هیاکل النور (یحیی بن حبشه سهروردی).
- ۱۲) شرح نصیریه(نصر الدين طوسى).
- ۱۳) شرح دیباچه طوالع الانوار(یضاوی قرن ۷).
- ۱۴) حاشیه بر حاشیه شرح مطالع الانوار(سراج الدین ارمومی)
- ۱۵) حاشیه بر تهذیب المنطق و الكلام(مسعود بن عمر تفتازانی)
- ۱۶) حاشیه بر شرح شمسیه(کاتبی قزوینی).

## ۲- عقاید حکمی جلال الدین دوانی:

عقاید حکمی دوانی در دورانی پر آشوب در ایران بیان شده، و ایشان در بسیاری از آثارش به این عدم اطمینان اشاره می نماید. مانند، مقدمه «اثبات الواجب» که از عدم سامان و آسایش مردم و شهرها اشاره کرده، و خواستار تفضل خداوند شده است، یا در پایان «شرح هیاکل النور» از دوری وطن، فراق دوستان و تنهایی خود یاد کرده است، یا در شرح «عقاید عضدی» (تألیف

۹۰۵ق.) که آخرین اثر او است، به حاکمیت جهل و پرورش و حمایت نابخردان توسط حکومت ستمگر اشاره دارد (تویسر کانی، ۱۳۸۱). با این توصیفات لازم است به این نکته توجه داشت، که آثار دوانی مملو از استعارات، کنایه ها و مجلمل گویی است، که آن به خاطر جبر زمانه و نا اهلی محیطی است، که ایشان در آن زندگی می کرده است.

آثار کلامی دوانی بیشتر از آثار دیگر او مورد توجه بوده است، و در کتاب نسخه حاضر، دو رساله «الزوراء» و «التهلیله» نیز از ارزشمندترین آثار فکری ایشان است. در این رساله ها از مواضع حکمی و فکری دوانی اینگونه می توان برداشت کرد، که عوالم هستی با یکدیگر منطبق بوده، و اختلاف آنها به حسب موطن و جایگاه آنها معنی پیدا می کند، از مسائلی که دوانی بسیار به آن پرداخته مسئله اثبات واجب الوجود است، که از برهان های اثبات مبداء هستی، توسط متکلمان است. و دوانی در کتب اثبات واجب قدیم و جدید به آن اشاره داشته است.

جلال الدین دوانی امانت الهی را که انسان از لیاقت حمل آن برخوردار بوده، به معنی خلافت خداوند در روی زمین دانسته، و خلافت انسان را نیز با دو چیز مورد اشاره قرار داده است، که عبارت اند از: حکمت بالغه و قدرت فاضله. او حکمت بالغه را کمال علمی و نظری دانسته، و قدرت فاضله را کمال عملی به شمار آورده است. محقق دوانی وقتی از حکمت بالغه و قدرت فاضله سخن می گوید، به سخن بسیاری از فلاسفه اشاره دارد، که میان حکمت نظری و حکمت عملی تفاوت قائل شده اند، و عمل را خارج از حوزه نظر دانسته اند.

دوانی در تعریفی دیگری درباره حکمت که بیشتر از تعاریف دیگر می‌پسندد، آورده است، حکمت عبارت است، از خروج نفس ناطقه از مرحله قوه به مرتبه کمال در دو جنبه علم و عمل، و البته معلوم است که بر اساس این تعریف حکمت همان چیزی است، که خلافت انسان بر روی زمین خوانده می‌شود، و امانت الهی نیز جز رسیدن انسان به سرحد کمال چیز دیگری شناخته نمی‌شود. بر اساس این تعریف نیازی به تفکیک میان حکمت نظری و عملی نیست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰، ص ۱-۳۹۰).

جایگاه جلال الدین دوانی در میان اندیشمندان حوزه فلسفی شیراز برجسته و درخشنان است، و بدون تردید از ارکان این حوزه فکری به شمار می‌آید، حوزه فلسفی شیراز با ظهور جلال الدین دوانی، صدر الدین دشتکی، و فرزندش غیاث الدین منصور دشتکی رونق جدیدی پیدا کرد، و چراغ فلسفه که با حمله مغول رو به خاموشی داشت، روشن و روشنتر شد. افکار و اندیشه های دوانی تا ظهور صدر المتألهین با وجود اندیشه اشعری او تحت الشاعع قرار نگرفت، زیرا که او از شجاعت اندیشیدن، برخوردار بود. شجاعت اندیشیدن موهبت بزرگی است، که راه را به سوی حقیقت می‌گشاید، و سالک این راه را به مقاصد متعالی می‌رساند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰).

### ۳- رساله نورالهدایه

در میان رسائل فارسی جلال الدین الدوانی این رساله دیدگاه‌ها و اعتقادات ایشان را به مذهب شیعه دوازده امامی نشان می‌دهد، و هر طریق دیگری را که غیر طریقة تشیع شناخته می‌شود، مردود و باطل می‌داند. البته با توجه به آثار

دیگر ایشان، انتساب این رساله به محقق دوانی جای تردید دارد، زیرا در آثار دیگر، خود را پیرو فقه شافعی و در مورد نحله های کلامی نیز از روش اشعاره حمایت می کند، و فرقه اشعاره را فرقه «حقه ناجیه» می شناسد. لذا انتساب این نسخه به دوانی را فقط در صورت تغییر فکری و مذهبی دوانی در اوآخر عمر می توان توجیه کرد، که با بررسی رساله دیگر دوانی «الزوراء» می توان بوسی تشیع را استشمام کرد، و ابراهیمی دینانی در کتابش این رساله را تیجه یک مبشر علوی دانسته است. در فهرست واره دستنوشتهای ایران (دنا) به ۴۰ مورد از رساله «نور الهدایة فی الثبات الامامة» در فهرست نسخ خطی اشاره داشته است.

بر حسب آنچه در این رساله آمده محقق دوانی حضرت علی(ع) را افضل از ابویکر، عمر و عثمان دانسته، و معتقد است: علی(ع) از هر شخص دیگری برای خلافت و جانشینی پیغمبر(ص) شایسته تر است. نظر او در این رساله بر این اصل استوار است، که فضیلت حضرت علی(ع) الهی است، و مرتبه و مقامی است، که از جانب خداوند به او داده شده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۰، ص ۵).

«نور الهدایة فی الثبات الامامة» رساله ای است، به زبان فارسی، مؤلف در ابتدای رساله مقدمه ای کوتاه در مدح و ستایش خداوند و پیامبر و بعد از آن دیباچه ای در مذمت تقليد و لزوم تحصیل یقین و بیان مجاهده که مؤلف در تحصیل عقائد نموده در شرح و دفع ۳ شبھه آورده است. جمله اول شبھات این است: ۱- منها فی وجود الواجب عز شأنه زیرا که جمعی را به این اعتقاد یافتم که وجود واجب الوجود زائد است بر ذات و صفات او و گروهی بر آن

دیدم که وجود حق عین حقیقت اوست. ۲- منها فی حدوث العالم و قدمه، باید دانست که در اطلاعات حکما و متکلمین استعمال لفظ حدوث بر سه معنیست. ۳- منها فی عصمته الائمه عن الخطاء والعصيان اى فی وجوبها و عدمها و تحریر مذاهی که موجب شبهه بود خواهد نمود، بعد از تصویر مقدمه نافعه که متفق علیه کافه ای صوفیه و حکماء اسلامیه و محققین کلامیه است. (جلد ۴ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۲۶۶-۲۶۷)

### ۳-۱. محتوای اثر

دوانی در جوانی شافعی بوده است به گزارش برخی منابع، هنگام تأليف حاشیه سوم بر شرح تجرید قوشچی در مطالب عمیق آن غور و بررسی کرد، و مشمول توفیقات خداوند شد، و در نفس خویش اندیشید، که اگر جدش ابو بکر، در قید حیات بود، چیزی از آن مطالب علمی و دقایق رانی فهمید، و کسی که این چنین باشد لایق مقام خلافت و امامت در امور دینی نیست، ولذا از روی دلیل و برهان مذهب تشیع اختیار نمود. کتاب نور الهدایة ثمره این مرحله از عمر او است. در این رساله:

۱- برخی آراء اشاعره و دیگر فرق را با هم مقایسه می کند.

۲- در نهایت با آیات قرآن تطبیق می دهد.

۳- نظریه امامیه را از همه نظریات نزدیک تر به قرآن می بیند.

۴- لذ احقاریت امامیه بر او مبرهن و اثبات می شود.

۵- و در همانجا دلایل عصمت ائمه را بیان می کند.

۶- و بعد تمام ائمه شیعه از امیر المؤمنین علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام را نام می برد.

۷- دوانی در تألیف آن از آیات قرآنی، احادیث نبوی و گفتار صحابه و سخنان عرفانی بهره برده، و کتاب خود را به آنها مزین کرده است.

۸- تفاسیر و احکام مختلف اشاعره و معتزله، امامیه، صوفیه و فلاسفه را جمع نموده، و به تفکر در این آراء و مقایسه آنها پرداخته است. و تنها در اینکه هرگاه دو قول متناقض همدیگر یافتدند به عقل مراجعه، و درست تر را به حکم عقل و برهان پذیرند، در آن مشترک بودند.

در این رساله نشان داده شده که با آثار عرفانی بزرگ اسلامی مانند ابن عربی و دیگران آشنایی داشته و از اندیشه‌های این بزرگان بهره‌مند بوده است. و لذا می‌توان مدعی شد که این اندیشمند با نوشتن آن رساله، در تقریب میان فلسفه و عرفان گامی بزرگ برداشته است.

تأثیر دوانی در تاریخ فلسفه بعد از خود قابل انکار نیست به طوری که بسیاری از فلاسفه به نقل و نقد آراء او پرداخته‌اند، از جمله ملا صدر اکه بررسی آثار او نشان می‌دهد که در بسیاری از آثار خویش آراء دوانی را نقد، نقل و بررسی کرده است.

## ۲-۳. تصحیح رساله نور الهدایه

رکن اصلی و اساسی در تصحیح؛ شناخت علمی نسخه های معتبر است. بنا بر نظر کارل لاخمان؛ ۱- جست وجو و شناخت نسخه های خطی ۲- تصحیح بر اساس شناخت مزبور؛ که برای شناخت علمی نسخه های معتبر یک کتاب مصحح باید ۳ مرحله را مدنظر قرار دهد:

- ❖ شناخت توصیفی
- ❖ شناخت تاریخی
- ❖ شناخت تطبیقی

در این پژوهش که در راستای تصحیح رساله نور الهدایه جلال الدین دوانی صورت گرفته است؛ ابتدای امر به مطالعه<sup>۳</sup> رساله پرداخته شد. سپس در مرحله دوم نسخه اساس را شناسایی کرده، و مشخصات رسم الخطی و کتابتی هر یک از رسالات را مشخص نموده. و به گونه ای نسب نامه نسخه ها را بدست آورده و تاریخ کتابت و خط بررسی شده و اختلافات نسخه ها در پاورقی ذکر شده است.

بر اساس مؤلفه های مورد نظر در تصحیح آن نسخه ای که از همه اقدم و اصح تر بوده است، رابه عنوان نسخه اصح و اساس انتخاب شده است.

۱- رساله ای اول به شماره<sup>۱</sup> (۵۸۹۹) که در این تصحیح نسخه ای اساس ما قرار گرفته است؛ در تاریخ چهارشنبه ۱۵ صفر ۱۰۹۲، به خط شکسته و نستعلیق مختلف السطر، در ۷ برگ در اندازه ۱۵\*۲۳، استنساخ شده است.

این رساله ، به کتاب حکمت العارفین (عربی) از محمد بن طاهر محمد حسین شیرازی ضمیمه است. که موضوع آن در پاره‌ای از مسائل عقلیه و عقاید می‌باشد . کاتب رساله اول ماناعلوم است.

۲- رساله دوم به عنوان نسخه بدل به شماره‌ی (۱۸۶۳) می‌باشد. کاتب آن محمد باقر الرضوی است، که آن را به خط نسخ در ۷ ورق در روز شنبه ۱۶ اریبع الثانی ۱۳۰۹ ه.ق. استنساخ نموده است. و احمد بن خاتون بر آن شرحی نوشته است.

۳- رساله سوم به شماره (۳۳۱۸۸) که به عنوان نسخه بدل ۳ مورد استفاده قرار گرفته است؛ به تاریخ چهارشنبه ۱۱ ارجب المربج ۱۳۴۰ ه.ق. توسط غلام رضا ترک زنجانی، به خط نستعلیق در ۸ ورق ۱۷ اسطری در موضوع عقاید به فارسی کتابت شده است.

آغاز: حقیقت حمد مختص به جناب حضرت وجودیست، عزو جل که وجوب و وحدت و حیات و علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه در مرتبه‌ی ذات، سرمدی الصفات اوست.

انجام: و در خاتمه مذکوره حل این شبهه و حل مشتبهات دیگر هست ولو شئت کنت من المستبصرین فارجع اليه و کن من الشاکرین.

در تصحیح این رساله: کلمه «است» به کلمه قبل از خودش چسبیده است. که بر اساس رسم الخط نگارشی امروزه به صورت جدا نوشته شد. مانند

نوشته: ( وجودیست، آنست، طیرانست، واقعست، حقست، واجبست، فیوضیست و...).

کتابت حرف گاف: که در این رساله به شکل کاف نوشته شده بود، رابه رسم الخط امروزی نوشته شد. همانند: (کرفتار، پرکاروار، انکاشته، کشته، کوش، کفتم،...) که به شکل امروزی تصحیح شده است.

کتابت حرف «میم» که رساله ی اساس به صورت چسبیده به کلمه ی بعد از خود آمده است، بر اساس رسم الخط امروزی جدا نوشته شد. مانند(میدانستند، میکرد، میدارد، مینمود، مینداشت و...) که در متن رساله تصحیح شده است. در رساله مؤلف متن رساله رابه آیات قرآنی مزین نموده است که تمام آن آیات و احادیث از متن استخراج شده و در پاورقی بیان شده است.



مکتبہ تحقیقات کامپوئر اسلامی

## ۳- متن رساله نور الهدایه

بسم الله الرحمن الرحيم

### نور الهدایة

حقیقت حمد، مختص به جناب<sup>۱</sup> حضرت وجودی است. عزوجل<sup>۲</sup> که وجوب و وحدت و حیات<sup>۳</sup> و علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه در<sup>۴</sup> مرتبهٔ ذات، سرمدی الصفات اوست، و مستحق افضل صلووات. واسطهٔ فیوضی است، که افراد مخلوقات ارضی و سماوی و روحی<sup>۵</sup> و عقلی داخل امت نبوت مطلقه آن<sup>۶</sup> تقدست ذاته است<sup>۷</sup>. (صلی الله علیه و آله)<sup>۸</sup> و اصحابه

<sup>۱</sup>- در نسخه شماره ۲ (۱۱۸۶۳) آستان قدس رضوی: بعد از جناب «واجب الوجویست» آمده است.

<sup>۲</sup>- در نسخه شماره ۳ (۳۳۱۸۸) آستان قدس رضوی: «عزوجل» حذف شده است.

<sup>۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان قدس (۳۳۱۸۸): «حیات» حذف شده است.

<sup>۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «بر».

<sup>۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «حسی» آمده است.

<sup>۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «مطلقه اند»، شماره ۳ آستان: «مطلقه اند».

<sup>۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: فعل «است» حذف شده است.

<sup>۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «صلعم».

التابعین، الذين هم فی مرتبه اليقین. که سایر الانبياء السابقین ، صلوات الله علیهم اجمعین.

۱۰۷) بعد، پابند زنجیر امتداد<sup>۹</sup> زمان مرکز دایره ی حدثان گرفتار چهار<sup>۱۰</sup> میخ ارکان که اسمش چون مسمای عنقا بر شاخصار نابود در طیران است، معروض می دارد، که این لاشیء تابه حدی که آنجه<sup>۱۱</sup> معنی عقل و تمیز<sup>۱۲</sup> در نیافه بود؛ به محض تقليد، خود را صديقی انگاشته تصدقیق به اصول و فروع دین محمدی صلوات الله علیه و آل‌ه داشت، و در معتقدات تقليدیه چنان راسخ گشته، که تشدد و تعصب را از جمله جهاد‌اکبر می‌پندشت. و با این مرض نفساني که جهل مرکب عبارت از آن است،<sup>۱۳</sup> مطالعه کتب و درایت و روایت می‌کردم، تا آنکه نوبت تصفح بصحاح سنه که محدد جهات ملت<sup>۱۴</sup> سنیه<sup>۱۵</sup> است<sup>۱۶</sup> رسید. و در آنجا حدیثی دیدم در تعریف عقل به این الفاظ:

۹- ن.ش. ۲ آستان: امتداد «زنجبیر».

۱۰- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «جهار میخ».

۱۱- ن.ش. ۲ آستان: «آنجه» را کاتب اضافه نموده است.

۱۲- ن.ش. ۲ آستان: «است» اضافه شده است.

۱۳- ن.ش. ۲ آستان: «مبلا بود» به جمله اضافه گردیده است.

۱۴- ن.ش. ۲ آستان: «سبعه» اضافه شده است.

۱۵- ن.ش. ۳ آستان: «صنبان».

۱۶- ن.ش. ۲ آستان: حذف فعل «است».

که «هو نور تمیز به الحق عن الباطل»، و در معنی این کلام بлагعت انجام چون اندیشه‌ی تمام نمودم.<sup>۱۷</sup> معنیت خود را مخاطب ساخته و گفت: ای نفس، این معتقداتی که داری، و می‌دانی، که حق [و]<sup>۱۸</sup> مطابق واقع است، از روی تمیز عقلی است؟<sup>۱۹</sup> و تمیز عقلی و بر این دعوی دلیل<sup>۲۰</sup> گفت: که من مقلد فلان مجتهدم و در معتقدات خود و جمله معتقدات او حق است؛ زیرا که ناشی است از تمیز عقلی، پس معتقدات من همه حق است.<sup>۲۱</sup> و صورت این استدلال اگر چه در اول حال بحثیه‌ی کمال آراسته پنداشت لیکن چون به میزان تامل<sup>۲۲</sup> درآوردم، وزنی نداشت پس باز خود را در پله معارضه انداخته از نفس پرسیدم<sup>۲۳</sup> که اعتقاد<sup>۲۴</sup> در حق مجتهد چیست؟ تواند بود که خطای در معتقدات خویش از او واقع شود یا نه؟

<sup>۱۷</sup> ن.ش. ۲ آستان: «نمودم».

<sup>۱۸</sup> ن.ش. ۲ آستان: او «اضافه شده است».

<sup>۱۹</sup> ن.ش. ۲ آستان: «باز روی تقلید است نفس جواب داد که اگر چه تقلید است اما ناشی است از تحفظی و تمیز عقلی»... که کاتب به متن رساله خود اضافه نموده است. ن.ش. ۳ آستان: «يا محض تقلید نفس جواب داد که اگر چه تقلید اسا اما ناشی است از امر تحفظی» (که کاتب اضافه نموده است).

<sup>۲۰</sup> ن.ش. ۲ آستان: «دلبلی».

<sup>۲۱</sup> ن.ش. ۲ آستان: «حق باشد».

<sup>۲۲</sup> ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «عقل».

<sup>۲۳</sup> ن.ش. ۳ آستان: «پرسیدم».

<sup>۲۴</sup> ن.ش. ۲ آستان: بعد از اعتقاد(تو) اضافه شده است. ن.ش. ۳ آستان: «تو» اضافه شده است.

نفس اختیار شق اول نمود<sup>۵۰</sup>، پس به او گفتم براین<sup>۵۱</sup> تقدیر<sup>۵۲</sup> کبرای دلیلی که برای اثبات حق است<sup>۵۳</sup>، معتقدات خویش ترتیب دادی حق نباشد چه هر که واقع الخطأ باشد جمله‌ی معتقدات او یقین نشاید کرد که بر صواب و مطابق واقع باشد و این قیاس منتج آن است که جمله معتقدات مقلد حق نباشد و نیز بر تقدیر حقیقت دلیل<sup>۵۴</sup> مذکور لازم آید که معتقدات هر ملت<sup>۵۵</sup> و دینی حق باشد. بعین جریان دلیل مذکور.

پس نفس از جواب عاجز آمد و از جوش و خروشی که داشت [و] چون شعله سرکشی می‌نمود فرونشست و از پای درآمد. و مرا چون صورت فانون خیال سرگردان وادی تحریر و تفکر نمود. پس دست به کلام هادی المضلين زدم<sup>۵۶</sup> و به جهت استشفای مرض حیرت فال گشودم صورت<sup>۵۷</sup> کریمه‌ی (و جاهدوا فی الله حق جهاده)<sup>۵۸</sup> در دیده این رمد کشیده جا نمود. پس نظر کردم

<sup>۵۰</sup> - ن.ش. ۲ آستان: به جای نمود. فعل «کرده» آمده است.

<sup>۵۱</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «بدین».

<sup>۵۲</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «تغیر».

<sup>۵۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «حقیقت».

<sup>۵۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «دلبلی».

<sup>۵۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «که معتقدات مقلد هر ملت و دینی حق باشد».

<sup>۵۶</sup> - (سوره بقره، آیه ۱۸).

<sup>۵۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: سوره آیه (که آیه ممکن است بعد کتابت رساله اضافه شده باشد).

<sup>۵۸</sup> - (سوره حج، آیه ۷۸).

تفسیر<sup>۳۴</sup> محققین را که در بیان این<sup>۳۵</sup> فرموده بودند، دانستم که حکم آیه مذکوره عام است و مرهر بالغ عاقل<sup>۳۶</sup> را علماء، عملاً.

چون رخصت ضمنی در حق اجتهاد یافتم، پس کتب محققین اشاعره و معتزله و فلاسفه<sup>۳۷</sup> و امامیه و صوفیه و تفاسیر و احادیث مختلف الروایه جمع نموده و راه دید و وادید<sup>۳۸</sup> این زمان که غولان طریق یکدیگراند بستم و خود را از لباس هر مذهب عربیان ساخته در گنجی نشستم و خویش را<sup>۳۹</sup> مرکز دانسته پرگاروار بر صفحات صحف مذکوره بر سبیل تسویه النسبه سیر و دور می کردم و طریق سلوک می پیمودم. تا آنکه نقطه‌ی آخر دایره به اول رسید و از تبع و تصفح<sup>۴۰</sup> کتب معقوله و منقوله مستغنی گردیدم. اکثر مسائل معقوله و منقوله متناقض یکدیگر دیدم الا چند مسئله که برحقیقت آن متفق یافتم. انبیاء و اولیاء و حکماء و علماء و کافه عقلارا یکی از آن این است:<sup>۴۱</sup>

<sup>۳۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «به تفاسیر».

<sup>۳۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «آیه» اضافه شده است.

<sup>۳۶</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «بالغی و عاقلی».

<sup>۳۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «فلسفه» حذف شده است.

<sup>۳۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «بر» اضافه شده است.

<sup>۳۹</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «و خود را».

<sup>۴۰</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «تصفح».

<sup>۴۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «یکی از آن آنست».

که چون دو قول منافق<sup>۴۲</sup> بر گوش صاحب هوشی<sup>۴۳</sup> گذر کند واجب است که هر یک از آن را راجع بعقل ساخته<sup>۴۴</sup> به میزان تفکر<sup>۴۵</sup> سنجد؛ پس معنی هر قول که موافق حکم عقلی و برهان یقینی یابد<sup>۴۶</sup> بنابر وجود<sup>۴۷</sup> ترجیح آن را معتقد خود سازد و قول دیگر را که نقیض اوست ماؤل<sup>۴۸</sup> ساخته، راجع به اول گذر مانند آیه ید الله<sup>۴۹</sup> را که به حسب عرفی منافق<sup>۵۰</sup> آیه تنزیه<sup>۵۱</sup> است و احباب است که ماؤل ساخته<sup>۵۲</sup> با آیه تنزیه که عقل صحیح به آن حاکم است و همچنان در احادیث و روایات دیگر، پس چون این<sup>۵۳</sup> مسئله متفق علیها را معقول خود کردم از سعی خوبی مشکور گشته همین یک اصل را قانون ساخته اصول و

<sup>۴۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «منافق آمده است». ن.ش. ۳ آستان: «منافق».

<sup>۴۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «هوش».

<sup>۴۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «مطرح ساخته».

<sup>۴۵</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «عقل».

<sup>۴۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «باید».

<sup>۴۷</sup>- ن.ش. ۲: «وجود».

<sup>۴۸</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «مؤل».

<sup>۴۹</sup>- «بِدَّ اللَّهِ فُوقَ أَيْدِيهِمْ» (سوره فتح-آیه ۱۰)، عنایت مخصوص پروردگار و اعمال فدرت مطلقه او در آفرینش انسان است.

<sup>۵۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «منافق»

<sup>۵۱</sup>- «لِلَّهِ كُمْتَلَهُ شَيْءٌ» (سوره شورا، آیه ۱۱)، «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ» (سوره اخلاص، آیه ۳)، «لَا تَدْرِكَ الْأَبْصَارَ وَهُوَ بِالْأَبْصَارِ أَعْلَمُ» (سوره انعام، آیه ۱۰۳).

<sup>۵۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «مسازنده».

<sup>۵۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «آن مسئله».

فروع<sup>۵۴</sup> خود درست نمودم و هر خار شبهه که در پای تردد<sup>۵۵</sup> ریشه دوایده از بین برکدم و تفصیل شبهاتی که باعث تردد این هیچمدان بود بنابر مسئلت و الحاج بعضی از عزیزان که در اکثر مسایل معقوله و منقوله به هنگام مباحثه و مذاکره به چشم انصاف می دیدند به تحریر در آورده بر سیل امانت به ایشان سپردم.<sup>۵۶</sup> و بعد از موئیقی<sup>۵۷</sup> که افشا نکنند و اهلیت نموده از نظر نااهل که مورد کریمه<sup>۵۸</sup> (وعلى ابصارهم غشاوه)<sup>۵۹</sup> اند پوشیده دارند..

چه این طایفه متخصصه متکبره ، که این محبوس<sup>۶۰</sup> سرای سپنج<sup>۶۱</sup> را با آنها شرکت به دین<sup>۶۲</sup> است از بقیه آن جماعت اند که به حسب ظاهر کلمات قدسیه حقیقیه با پیغمبر ان و امامان و حکیمان معاندت نموده، اخراج ایشان را از اوطان بل مبادرت بر قتل ایشان عین ثواب می دانستند. از نورالمبین و هادی المضلين

<sup>۶۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «فروع دین».

<sup>۶۴</sup>- ن.ش. ۳ آستان قدس: «پای تردد را کاتب در حاشیه آورده است».

<sup>۶۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «می سپردم».

<sup>۶۶</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «أخذ موابقی».

<sup>۶۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «آیه کریمه»، ن.ش. ۳ آستان: «مورد آیه کریمه».

<sup>۶۸</sup>- «ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم»(سوره "بقره، آیه ۷)، خدا بر قلب ها و گوش هایشان مهر نهاده و بر چشمانتشان پرده ای (ضخم) فرار دارد و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود.

<sup>۶۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «محبوس».

<sup>۷۰</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «مسجنبی».

<sup>۷۱</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «شرکت به و شرکت مذهب».

امیدوار است که این رساله که مسمی است بنور الهدایه موجب مزید تنویر بصیرت مستبصرین گردد.

«وها انا اشرع فی الشبهات و ادفها»<sup>۳۳</sup> منها فی وجود الواجب عزیزانه» زیرا که که جمعی را با این اعتقاد یافتم که وجود واجب الوجود زاید است بر ذات و الاصفات<sup>۳۴</sup> او، و گروهی بر آن دیدم که وجود حق عین حقیقت اوست عزو جل پس به چشم قانون مذکور در صورت مقالات هر دو طایفه<sup>۳۵</sup> نگریستم، دیدم که متفقند در معنی وجود چه آن نزد هر دو فرقه عبارت است از چیزی که شی به آن مصدر آثار باشد پس از فرقه اول مسئلت نمودم که بر تقدیر زیاده چون امری است ثابت علت موجوده ی آن چیست؟ جواب گفتند: که علت وجود حق ذات مطلق اوست، دانستم که انکار بر عینیت وجود سبحان به محض لسان است.

وبه حسب صحت وجدان<sup>۳۶</sup> براین معنی اشاره نمودام در تعلیقات عقاید عضدیه فهم من فهم.

و چون به حسب قانون مذکور حکم بر حقیقت طایفه ی دوم<sup>۳۷</sup> نمودم پس در آیات و احادیث که طایفه ی اول برای اثبات مذهب خود آورده بودند بتأویل پرداختم و خویش را از تقلید بیگانه ساختم.

<sup>۳۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «دفعه‌ها».

<sup>۳۴</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «صفات».

<sup>۳۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «فرقه».

<sup>۳۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «صحت وجدان» حذف شده است.

منها فی رؤیته الراجح<sup>۶۹</sup> بعضی از آیات و روایات دیدم<sup>۶۹</sup> که ظاهر الدلالات  
اند بر آنکه حق تعالی<sup>۷۰</sup> می تواند که مرئی باشد و بعضی از آن یافتم که  
نصوص اند بر آنکه نتوان دید. پس آنکه مختلف الدلالات<sup>۷۱</sup> را به میزان قانون  
مذکور سنجیدم دانستم که حق سبحانه تعالی<sup>۷۲</sup> مجرد است. متحیر و ذو وضع  
نیست بری است از انکه به حس بصری در آید. آیات اولی را تاویل نمودم و  
اعتقاد خود را درست کردم و از تقلید باز رستم.

منها فی مخصوص افعاله تعالی<sup>۷۳</sup> و مرجحها فی الصدور عنه عزو جل<sup>۷۴</sup> مذهب  
اشاعره و طایفه از عوام متکلمین را بر آن دیدم که نفس اراده<sup>۵</sup> او عزو جل  
مرجح افعال اوست و صوفیه و حکما و معتزله و جمعی از محققین و متکلمین  
را یافتم که به اتفاق قایلند به آنکه مخصوص صدور فعلی، دون فعلی از فاعل  
علی الاطلاق اختلافات،<sup>۷۵</sup> استعدادات مخصوصات<sup>۷۶</sup> است. پس اقوال و روایات  
هر دو طایفه به میزان قانون مذکور در آوردم و از فرقه اول پرسیدم که، مرجع

<sup>۶۹</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «دوم» حذف شده است.

<sup>۷۰</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «الوجود».

<sup>۷۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «در روایات دیدم».

<sup>۷۲</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «حق تع».

<sup>۷۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «آیات مختلف الدلاله».

<sup>۷۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «حق تع».

<sup>۷۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «تعالی» حذف شده است.

<sup>۷۶</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «عزو جل» حذف شده است «و تع» آمده است.

<sup>۷۷</sup> - ن.ش. ۳ و ۲ آستان: «الاختلافات» حذف شده است.

<sup>۷۸</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «مجموعات».

صدر افعال حق مر<sup>۷۷</sup> غیر تعلق اراده را گرفتم که تعلق اراده باشد اما حدوث  
تعلق اراده را مرجع چیست؟

محققین ایشان به دو طریق جواب فرمودند<sup>۷۸</sup>: طریق<sup>۷۹</sup> اول آنکه مرجح  
حدوث تعلق اراده تواند بود، که حدوث تعلق اراده مقدم باشد برآن و علی  
هذه القياس. و بدین طریق اگر چه تسلسل لازم آید اما در اعتباریات است و  
تسلسل در اعتباریات و ذهنیات محال نیست. پس از ایشان سؤال کردم که آیا  
این تعلقات از قبیل اعتباریات و مخترعات مخصوص اند یا از قبیل موجودات  
نفس الامر؟

جواب فرمودند: که چون هر تعلقی در نفس الامر مرجع حدوث تعلقی  
دیگر است، روابود که از جمله مخترعات مخصوص نباشد<sup>۸۰</sup>، پس بر سیل الزام  
به ایشان گفتم<sup>۸۱</sup> که بر تقدیری که جواب شما تمام باشد باید که تسلسل در  
امور نفس الامریه به نزد شما حق باشد و حال آنکه مذهب شما چنین نیست. با  
آنکه مرا کلامی است حقیقت در تعلیقات تجزید<sup>۸۲</sup> و در تعلیقات عقاید عضده است.

<sup>۷۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «من».

<sup>۷۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «که چون حدوث و تعلق اراده».

<sup>۷۹</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «طریق» حذف شده است.

<sup>۸۰</sup> - ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «باشد».

<sup>۸۱</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «گفتم بایشان».

<sup>۸۲</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «در تعلیقات تجزید» حذف شده اند.

که مبطل تسلسل است مطلقاً چه در امور خارجیه و چه در موجودات<sup>۸۳</sup> نفس الامریه ذهنیه .

طريق دوم آنکه، مرجع حدوث تعلق اراده تواند که ذات اراده باشد و ترجیح بلا مرجع نزد ما باطل نیست بل محال ترجیح بلا مرجع است و چون در این طريق نیک نگریستم دانستم که این جواب یا بر سیل جهل است. اگر ندانستند که ترجیح بلا مرجع مستلزم ترجیح بلا مرجع است یا بر طريق عناد؛ اگر استلزم مذکور دانسته باشند پس دل در مذهب ثانی بستم و از تقليید باز رستم .

منها فی حدوث العالم و قدمه: باید دانست که در اطلاعات حکما و متکلمین استعمال لفظ حدوث بر سه معنی است: حدوث ذاتی و حدوث دهری و حدوث زمانی. حدوث ذاتی عبارتست از: فعلیت ماهیت و موجودیت آن بعد از هلاک و معدومیت وی در ملاحظه ی عقل نه در خارج، و این معنی شامل است جمیع ممکنات موجوده را، و حدوث دهری عبارتست از فعلیت ماهیت بعد از عدم صریح واقعی، که متصف به کمیت نباشد<sup>۸۴</sup>؛ و حدوث زمانی عبارتست از: فعلیت ماهیت بعد از عدم واقعی که متصف به کمیت باشد<sup>۸۵</sup>. و نزاع در میان بعضی از حکما و متکلمین در این مسئله نه به حسب معنی اول است، چه حکمانیز متفقند در آنکه عالم حادث است به حدوث ذاتی و نه به

<sup>۸۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «حذف شده است».

<sup>۸۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «حدوث دهری» بیان نشده است.

<sup>۸۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «این تعریف برای حدوث دهری بیان شده است».

حسب معنی ثالث، چه این نزاع مابین عقلایست و عاقل مرتكب این نمی شود که وجود عالم باجزایه مسبوق به عدم زمانی باشد با آنکه زمان نیز جزئی است از اجزاء عالم پس نزاع به حسب معنی ثانی است.

متکلمین و محققین حکما بر آن هستند که وجود عالم مسبوق است به عدم صریح خارجی؛ و سایر حکما برانند که وجود انواع اجزاء عالم بتواند که مسبوق به عدم خارجی باشد و گویند این قول مستلزم آن نیست<sup>۸۶</sup> که عالم از حد امکان برآمده یا به سرحد قدم ذاتی که مختص به جناب سرمدی الوجود است عزو جل بگذارد. چه قدیم ذاتی سرمدی الوجود آنست: که وجود مقدس او منزه باشد از مسبوق عدم به هر نحو که باشد و عالم اگر چه مسبوق به عدم صریح نیست اما مسبوق به عدم ذاتی است به حسب ملاحظه عقل پس قدیم ذاتی و سرمدی الوجود نباشد. بعد از تمهید مقدمه ی مذکوره معروض می دارد که چون در ادله ی عقلیه و نقلیه فریقین نظر کردم دیدم که محققین هر دو طایفه متفق اند در اینکه فاعل و جاعل اجزاء عالم واجب الوجود است عزو جل. و تقدم واجب بر کل اجزاء عالم تقدم ذاتی است.

پس از حکماء مذکوره سوال نمودم که: آیا واجب الوجود را به نزد<sup>۸۷</sup> شما ذاتی سوای وجود خارجی است یا ذات مقدس او عین وجود عینی است؟

<sup>۸۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «مستلزم این است».

<sup>۸۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نیز» نوشته شده است.

به اتفاق در جواب اختیار شق ثانی نمودند و گفتند که: از این سبب است که ذات مقدس وی محال است که بعینه در ذهن درآید و قوه علیت ممکنات عین او را تعلق نگیرد. چه علم حصول ماهیت شی است در عقل به حیثیتی که آن شی از معرب از وجود و تشخیص خارجی باشد و تعریه ی ذات واجب الوجود که عین وجود خارجی است محال است.<sup>۸۸</sup> پس تعقل وی به نفسه محال باشد پس به حسب معیار قانون عقل دانستم که عالم حادث است به حدوث دهری زیرا که عالم در مرتبه ی ذات واجب الوجود که عین وجود خارجی است معلوم است / به اتفاق؛ پس وجود عالم باجزایه مسبوق باشد به عدم خارجی و این عین مطلوب است چه از حادث دهری نمی خواهیم الا انکه مسبوق به عدم خارجی باشد یعنی آن عدم مسبوق به کمیت باشد پس از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم.

منها فی عصمه الانسیاء عن الخطاء و العصيان ای<sup>۸۹</sup> فی وجوبها و عدمها و تحریر مذاہبی که موجب<sup>۹۰</sup> شبھه بود خواهد نمود بعد از تصویر<sup>۹۱</sup> مقدمه نافعه که متفق علیه کافه صوفیه و حکماء اسلامیه و محققین کلامیه است و آن این است که چون افتخار ماهیت ممکن به جناب حضرت وجود که عین خیر و

<sup>۸۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «معدوم و محال» است.

<sup>۸۹</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «او فی».

<sup>۹۰</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «مورث» ضبط شده است.

<sup>۹۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «تفویر»، ن.ش. ۳ آستان: «بعد از تهیه مقدمه».

محض جود است<sup>۶۲</sup> و در مراتب کمال باشد نه در مدارج نقصان چه اصل این مدارج عدم سبب است و این صفت از لوازم ذات ممکن است که عبارتست از سبب بسیط<sup>۶۳</sup> ذات شیء در لوازم خویش محتاج به غیر نیست<sup>۶۴</sup> برخلاف مراتب کمالی که تابع وجودند.

چه ممکن در استحصال آن مفترقر است به غیری که صفات صاحب کمالیه<sup>۶۵</sup> بل عین آن باشد و صاحب چنین صفات واجب الوجود است عزوجل. پس احتیاج ماهیت ممکن به سوی واجب متعال بر وجه استحصال کمال بود و ظهور مراتب کمال و صدور آنها از واجب بی مثال در افراد عالم شده و ضعفاً به حسب تفاوت استعدادات ایشان است قبولاً<sup>۶۶</sup> و شاناً و از اینجا معلوم شد که از فاعل مطلق چیزی صادر می شود که ذات معلول مفترقر به آن مستعد باشد<sup>۶۷</sup> كما ورد فی التزیل لا اکراه فی الدين الايه<sup>۶۸</sup>، پس هر چه در عالم موجود است کمال اوست زیرا که صدور این امر که در عالم است به آن وجه است که معلول به آن مفترقر است و افتقار آن بر وجه استحصال کمال است ، چنانچه گذشت و بدین سبب تصریح فرمودند که توجه به کمال و نظام گل از

<sup>۶۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «واجب» اضافه شده و «عن خبر و محض جود است» از رساله حذف شده است. ن.ش. ۳ آستان: «عن خبر و محض جود است» در رساله ضبط نشده است.

<sup>۶۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نسبت صفت بسیط» ضبط شده. ن.ش. ۳ آستان: «صفت بسیط عدم ذات».

<sup>۶۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «که تابع وجود آن شیء اند» را کاتب اضافه نموده است.

<sup>۶۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «صاحب صفات کمالیه» ضبط شده است.

<sup>۶۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «قولاً».

<sup>۶۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «سوره بقره، آیه ۲۵۶».

مقتضیات حقیقت عالم است و چون در اجزاء عالم و فعل و انفعال و داد و ستد در افعال طبیعی و ارادی است پس اقتضاء نمود<sup>۹۸</sup> معلمی را که انواع عالم به تعلیم او از حد افراط و تفریط باز آمده نظام کل و کمال عالم که متوجه آن است باقی ماند و چون کمال یا طبیعی است که شرط حصول آن طبیعت است یا ارادی که شرط تحقق آن اراده است<sup>۹۹</sup> یا صناعی است که تابع اراده<sup>۱۰۰</sup> است پس از مبدأ فیاض فایض گردید.

معلمی که در حفظ کمال طبیعی<sup>۱۰۱</sup> که حقیقت<sup>۱۰۲</sup> عالم متوجه بر آن است خطآنکند و آن طبیعت<sup>۱۰۳</sup> اوست و همچنین مبouth فرمود معلمی دیگر که در تعلیم استحصال کمال ارادی و تفهمیم طریق محافظت آن مخطی نباشد چه صدور از هر چیز از واجب الوجود بر وجه افتقار معلول است. چنانچه سابق<sup>۱۰۴</sup> ذکر یافت و افتقار معلول که طبیعت نظام کُل است به سوی معلمی<sup>۱۰۵</sup> است که

<sup>۹۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نموده».

<sup>۹۹</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «با فسری که مانع اراده است یا صناعی که تابع صنعت است به رساله اضافه شده است».

<sup>۱۰۰</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «تابع صنعت».

<sup>۱۰۱</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «طبیعی» حذف شده است.

<sup>۱۰۲</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «نظم» اضافه شده است.

<sup>۱۰۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «و آن طبیعت حفظش با اوست».

<sup>۱۰۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «سبق» ضبط شده. ن.ش. ۳ آستان: «فبما سبق».

<sup>۱۰۵</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «معلمی مرجوع».

به تعلیم او به کمال اراده برسد و این کمال با او باقی بماند<sup>۱۰۶</sup> و تعلیم چنین کمال از معلم مخطی مفقود باشد.

پس معلم طریق اکتساب این کمال که<sup>۱۰۷</sup> در افراد انسانی مسمی به این<sup>۱۰۸</sup> است اگر مخطی باشد لازم آید صدور امری از واجب الوجود لاعلی وجه افتخار المعلول اليه و این خلاف عدالت الهی است که عبارت از موافقات نمودن فیض اوست مرمتضیيات مستعده را پس باید که معصوم باشد از مراتب صدور خطیبات عمدی و سهوی به حسب قوای علمی و عملی و فعل<sup>۱۰۹</sup> چنین معلمی حجت تواند بود به نزد عقل اگر جایز باشد که خطا از وی بوقوع آید<sup>۱۱۰</sup> معتمد عليه عقلانتواند بود. و این<sup>۱۱۱</sup> موجب فقدان غرض از بعث<sup>۱۱۲</sup> انبیاء است نزد عقل و این محال است و از آنجه گفته شد که حافظ عصمت انبیاء حفظ حفیظ است عزو جل؛ که نفوس و قوای ایشان را از ارتکاب خطیبات گمان نبری<sup>۱۱۳</sup> که منشأ این حفظ محض اراده حق سبحانه و تعالی است.<sup>۱۱۴</sup> بل چون در نفوس

<sup>۱۰۶</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «ماند».

<sup>۱۰۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «طریق اکتساب اینکه در افراده».

<sup>۱۰۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «به یعنی»، همچنین در شماره ۳ آستان: «به نبی» ضبط شده است.

<sup>۱۰۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «فعلی».

<sup>۱۱۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «صادر شود».

<sup>۱۱۱</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «وابن خود».

<sup>۱۱۲</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «بعثت».

<sup>۱۱۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «کمال نبری».

<sup>۱۱۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «جمله نفوس و قوای ایشان را ... حق سبحانه و تعالی است» را حذف کرده است.

قدسیه ایشان استعداد فعلیت خطا از روی اراده مفقود بود بنابر آن ایشان را به وصف عصمت آفریده و اگر<sup>۱۵</sup> شرط صدور امور استعدادات ایشان باشد بدل بمحض اراده‌ی حق باشد برگزیدن فردی از افرادی نوع<sup>۱۶</sup> انسان دون فردی<sup>۱۷</sup> و باقی داشتن وی در مرتبه عصمت و عدالت تا تبلیغ احکام کما هو حقه<sup>۱۸</sup> نماید مستلزم ترجیح بلا مرجع باشد کما لایخفی.

و بعد از تصویر مقدمه تحریر می نماید که طایفه‌ای برآنند که جائز است وقوع خطا و عصیان از پیغمبران و امامان و طایفه‌ای بر آن هستند که جایز نیست اصلاً که از نبی و نایب حقیقی او صلی الله علیه و آله سهوی و خطائی بوقوع آید و مستندات فریقین نزد قانون عقلی بردم؛ دانستم که ارتکاب نمودن مذهب اول مستلزم آن است که تواند نبی شخصی باشد نزد عقل<sup>۱۹</sup> که بر قول و فعل او اعتماد نباشد و تواند<sup>۲۰</sup> که شایسته‌ی خلافت الهی عاصی و ظالمی باشد و حال آنکه موافق قانون عقلی در تنزیل وارد است که «لایصال عهدی الظالمین»<sup>۲۱</sup>. پس از این طریق برگشتم و قدم در مسلک ثانی گذاشتم و آیات

<sup>۱۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: حرف «نه» به جمله اضافه شده است.

<sup>۱۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نوع» حذف شده است.

<sup>۱۷</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «دون دیگری».

<sup>۱۸</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «فیام» اضافه شده است.

<sup>۱۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «عقل» حذف شده است.

<sup>۲۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تواند بود».

<sup>۲۱</sup>- ن.ش. ۲ آستان: (صوره بفره، آیه ۱۲۴) «و اذا بنلى ابراهيم ربه بكلماتِ فاتمهنَ فالْإِنْ جاعِلُكَ للناسِ اماما فالْإِنْ ومن ذريته فالْإِنْ لابنائِ عهدِ الظالمين».

و احادیثی که طایفه‌ی اول مستند خود ساخته بودند تاویل نمودم و از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم. مخفی نماند که عقل صحیح اگر چه مستقل است در اثبات نبوت و در آنکه نبی باید که معصوم باشد و افضل اهل زمان بوده تا تفضیل مفضول لازم نیاید و حاکم محکوم نگردد و در آنکه صاحب نفس قدسی و متصرف در اجزاء عالم باشد. و صاحب معجزه باشد اما آنکه دین او پاینده باشد یا نباشد عقل در اثبات آن مستقل نیست. استدلال نمودن عقل بر مطلوب<sup>۱۲۲</sup> مذکور موقوفست بر اخبار مخبر صادق تا بر مقصود<sup>۱۲۳</sup> استدلال نماید؛ به این طریق به این مطلوب خبر داد مخبر صادق<sup>۱۲۴</sup> و جز او حقوقت پس این مطلوب حق است. پس رسید که تصدیق نمودن به آنکه در این «حضرت سید<sup>۱۲۵</sup> کائنات و خلاصه مکونات<sup>۱۲۶</sup> ابوالقاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باقی و پاینده است به استمداد خبر صحیح باشد مثل قوله تعالی<sup>۱۲۷</sup> خاتم النبین یعنی ختم پیغمبران همه بر او<sup>۱۲۸</sup> شده، پس آنحضرت بعد از اتمام<sup>۱۲۹</sup> انبیاء باشد و بعد از وی نبی نباشد پس دین مبین او منسوخ نشود زیرا

<sup>۱۲۲</sup>- ن.ش ۲ و ۳ آستان: «مطلوب».

<sup>۱۲۳</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «تا بر مقصود».

<sup>۱۲۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: این جمله ضبط نشده است.

<sup>۱۲۵</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «سرور».

<sup>۱۲۶</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «موجودات».

<sup>۱۲۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تع».

<sup>۱۲۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «ختم همه پیغمبران باو» شده، ضبط گردیده است.

<sup>۱۲۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تمام»

که نسخ شریعت پیغمبری نشود الا به ارسال رسول و پیغمبری دیگر<sup>۱۳۰</sup> و ثابت شده که بعد از پیغمبری نیست و باید دانست که بقای دین و احکام شرع<sup>۱۳۱</sup> مبین<sup>۱۳۲</sup> بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم نه آن است که باقی باشد در کتاب یا در کتاب<sup>۱۳۴</sup> لوح محفوظ یا در علم الله<sup>۱۳۵</sup> چه به این معنی دین هر پیغمبر<sup>۱۳۶</sup> باقی است بلکه بقای دین عبارتست از آن که احکام آن در میان افراد امت کلاً و بعضاً معمول و متداول باشد پس باید بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم کسی از امتهان<sup>۱۳۷</sup> باشد که در رسانیدن احکام دین خطانکند چه اگر مخطی باشد<sup>۱۳۸</sup> که مصون است بر بقا باقی بماند و این خلاف مفروض است پس رساننده احکام دینی باید مانند نبی معصوم باشد<sup>۱۳۹</sup> تا عقلآبر قول او اعتماد کنند چه غیر معصوم که جایز الخطأ است اعتماد را نشاید و باید که

<sup>۱۳۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «ارسال و پیغمبر دیگر» حذف شده است.

<sup>۱۳۱</sup>- ن.ش ۲ آستان: «شرعیة».

<sup>۱۳۲</sup>- ن.ش. ۳ آستان قدس: «شرعیه بین الناس».

<sup>۱۳۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «همین در کتاب».

<sup>۱۳۴</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «کتاب» حذف شده.

<sup>۱۳۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تنهای» اضافه شده است.

<sup>۱۳۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «پیغمبری».

<sup>۱۳۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «امنان».

<sup>۱۳۸</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «احکام دین تبدیل باید پس باید آن کس مانند نبی معصوم باشد». کاتب به رساله اضافه نموده است، «ویربنا باقی بماند و این خلاف مفروض است»، حذف کرده است.

<sup>۱۳۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: که کاتب با این جمله بیان نموده: «احکام دین تبدیل باید پس باید آنکس مانند نبی معصوم باشد».

صاحب نفس قدسی باشد یا به حسب استعداد ذاتی از ابتداء وجود تا آخر حال او را واجب متعال در مرتبه عصمت محفوظ داده و باید افضل اهل زمان باشد. تا تفضیل مفضول لازم نیاید که نزد عقل صحیح، صحیح نیست کمالاً یخضی. بعد از تصویر مقدمه‌ی مبرهن تحریر می‌نماید که علمای امت محمد اگر چه اتفاق را دارند بر آنکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و باید امامی و خلیفه‌ای در میان امت باشد تا معلم مسایل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و دین نبی صلی الله علیه و آله و سلم را نشر کند و باقی دارد. اما اختلاف نموده‌اند<sup>۱۴۰</sup> در این که استحقاق خلافت در کدام شخص از امیان<sup>۱۴۱</sup> فی نفس الامر مستحق بوده<sup>۱۴۲</sup> در اینکه استحقاق خلافت در کدام<sup>۱۴۳</sup>؟

رأی جمعی بر آن قرار گرفته<sup>۱۴۴</sup> که خلیفه<sup>۱۴۵</sup> بر حق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر ابن ابی قحافه است و بعد از وی عمر بن الخطاب و بعد از وی عثمان بن عفان و بعد از وی علی ابن ابیطالب و جمعی دیگر بر آنکه<sup>۱۴۶</sup> امام مطلق و خلیفه بر حق، بلا واسطه غیری<sup>۱۴۷</sup> مرتضی علی ابن ابیطالب علیه

<sup>۱۴۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «کرده‌اند».

<sup>۱۴۱</sup>- ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «امنان».

<sup>۱۴۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «باشد».

<sup>۱۴۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: این جمله حذف شده است

<sup>۱۴۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «گرفت».

<sup>۱۴۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «خلیفه» حذف شده است.

<sup>۱۴۶</sup>- ن.ش. ۲: «جمعی برآند».

<sup>۱۴۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «غیر از».

السلام است<sup>۱۴۸</sup> و بعد از وی امام حسن و بعد از وی امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی امام محمد باقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الكاظم ثم على ابن موسی الرضا ثم محمد التقى ثم على النقی ثم الحسن العسكري ثم المهدی الہادی القائم بالحق.

و اختلاف میان اسلاف در تعیین خلیفه بعد از نبی صلی الله علیه و آله اگر چه بسیار است اما به حسب اقوال معتمد به حق دایر است در میان مذهبین مذکورین و در کتب هر دو فرقه برای اثبات مدعای خویش اقوال و استدلال زیاده از آن دیدم که به تحریر توان آورد.

چون اقوال هر دو طایفه را نزد قانون عقلی بردم حکم نمود که خلیفه نبی که انمودج اوست باید اشبه به او باشد؛ در کمالات علمی و عملی و نفسی و روحی باید که صاحب نفس قدسی باشد تا به حسب استعداد ذاتی از ابتداء تکوین تا آخر حال در کمال عصمت<sup>۱۴۹</sup> محفوظ ماند و قول او بلا<sup>۱۵۰</sup> احتمالات<sup>۱۵۱</sup> عقلی حجت باشد. و دین نبی بحال بماند، و چون از تبع و تصفح کتب<sup>۱۵۲</sup> متفق علیه و مختلف فيه دانسته بودم که کمالات علمی و عملی امیر المؤمنین علی ابن ایطاب علیه السلام به حدی بود که پیغمبر خدا او را به

<sup>۱۴۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «کسی نیست».

<sup>۱۴۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «بافی و محفوظ ماند».

<sup>۱۵۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «با».

<sup>۱۵۱</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «احتمال».

<sup>۱۵۲</sup>- ن.ش. ۳ آستان: «تصفح کتب» حذف شده و «كلمات» اضافه شده است.

موجب امر الهی در مرتبه نفس خود دانسته؛ چنانچه آیه مباهله به آن<sup>۱۵۳</sup> ناطق است حیث قال قول<sup>۱۵۴</sup> تعالو اندع اینا و ایناکم و نسائنا و نسانکم و انفسنا و انفسکم الآیه<sup>۱۵۵</sup>. چه به اتفاق مفسرین مراد از انفسنا علی است علیه السلام چنانچه مراد از ایناءنا و نسائنا حسین و فاطمه زهراء است علیهم السلام.

و نیز دانسته بودم که نفس شریف ایشان قدسی و علم ایشان لدنی است؛ به حدی که در حالتی که ایشان در مشیمه رحم ام خود فاطمه بنت اسد بودند چون حضرت سید البشر فاطمه را می دیدند فاطمه از جای بی اختیار بر می خواست، چون از حقیقت حال استفسار می نمودند می فرمودند<sup>۱۵۶</sup> که هرگاه حضرت سید النبی را می بینم جنین که در مشیمه رحم من است حرکتی می کند که می دام قیام نمود<sup>۱۵۷</sup> و چون آن حضرت در پیش من از طرفی به طرفی دیگر حرکت می کنند جنین مذکور نیز حرکتی می کند چنانچه می دانم که رو به آن طرف که حضرت توجه نموده اند آورده.

<sup>۱۵۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «به آن» حذف شده است.

<sup>۱۵۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «قال الله تعالى قال».

<sup>۱۵۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: (آیه ۶۱. سوره آل عمران).

<sup>۱۵۶</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «همین می فرمود».

<sup>۱۵۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «حرکتی می کند که فیام نماید».

که اکثر علمای اهل سنت وجه آنکه ایشان را به کرم الله و جهه می خوانند همین معنی نوشته اند، پس دانستم که بر ایشان حالتی و مرتبه <sup>۱۵۸</sup> نبوت مآب منکشف بود در حالتی که تولد نیافه بودند و این از خواص نفس قدسی است.

برخلاف خلفای ثله <sup>۱۵۹</sup> مذکوره چه ایشان به اتفاق مخبرین اولین و آخرین مشرک بودند و مدت‌های مديدة در بت پرستی و در اموری که به حسب عقل صحیح قبیح <sup>۱۶۰</sup> است صرف نمود <sup>۱۶۱</sup> و بعد از آن که در صدد این آمدند که بشرف ایمان مشرف شوند به صرف <sup>۱۶۲</sup> قول حضرت جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم و به محض دلیل عقلی ایشان ایمان نیاوردند و به توجه <sup>۱۶۳</sup> آله‌ی قایل نشدند و از ایشان معجزه خواستند و بعد از مشاهده معجزه گردن نهادند و ایمان آوردند. و بعد از آنی که ایمان آوردند <sup>۱۶۴</sup> در امور دین غلطها می کردند و اعتراف بر آن می نمودند چنانچه حدیث لولا علی لھلک عمر <sup>۱۶۵</sup> از شهر <sup>۱۶۶</sup> از انس است که کسی بیان نماید که در مجلسی <sup>۱۶۷</sup> فرمودند از اینجا

<sup>۱۵۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «جنان منکشف بود، و نبوت مآب» حذف شده است.

<sup>۱۵۹</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «ثلاثة».

<sup>۱۶۰</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «حرام».

<sup>۱۶۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «نمودند».

<sup>۱۶۲</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «به مجرد»، ن.ش. ۳ آستان: «به قول».

<sup>۱۶۳</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «توحد».

<sup>۱۶۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «و به توجه الهی ... و بعد از آنی که ایمان آوردند» از رساله حذف شده است.

<sup>۱۶۵</sup> - اگر علی نبود و آینه عمر هلاک می شود(اعتراف معروف عمر).

<sup>۱۶۶</sup> - ن.ش. ۳ آستان: «محلش».

معلوم شد که استعداد نفوس ایشان در مرتبه ی بعضی اوساط ناس<sup>۱۶۸</sup> که مرتبه حکماء اسلامیه است مانند لقمان و بقراط و افلاطون و ارسطو هم نبود. چه در کتب محققین متفق علیه مکتوب است که ایشان به عقل خود توحید<sup>۱۶۹</sup> الهی را دانستند و ایمان آوردنده و اصلاً به بت پرستی راضی نشدند؛ بل بعضی از ایشان را بمنع بت پرستی به درجه شهادت رسانیدند و جماعتی که مرتبه استعداد<sup>۱۷۰</sup> نفوس شان در مرتبه اوساط ناس بود<sup>۱۷۱</sup> در مرتبه اعلای ناس نبود<sup>۱۷۲</sup> و در مرتبه اعلای ناس که انبیاء اند علیهم السلام بطريق اولی نباشد<sup>۱۷۳</sup> تابه مرتبه نفس حضرت خیر البشر که افضل انبیا است چه رسد. پس به یقین دانستم که خلیفه برق بعد از نبی مطلق امیر المؤمنین علی بن ایطالب است.

و بعد از ایشان امام حسن و بعد از ایشان امام حسین<sup>۱۷۴</sup> تا مهدی هادی علیهم السلام است که تحقق صفت عصمت ایشان احده انکار ندارد و چون معصوم می باشد مستحق امر خلافت نبی باشد. و به وجود ایشان آنچه غرض از

<sup>۱۶۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «که در مجلسی فرمودند» (حذف شده است).

<sup>۱۶۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نام بود».

<sup>۱۶۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «توحید» حذف شده است.

<sup>۱۷۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: استعداد ایشان «نفوس شان» در رساله حذف شده است.

<sup>۱۷۱</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نبود».

<sup>۱۷۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نبود» حذف شده است. ن.ش. ۳ آستان: «که مرتبه استعداد نفوس شان در مرتبه اوساط ناس بودو در مرتبه ناس نبود» از رساله حذف شده است.

<sup>۱۷۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «نباشند».

<sup>۱۷۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: حذف شده است.

خلافت از بقای دین محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم صورت پذیر می کردد<sup>۱۷۵</sup>. پس از تقلید باز رستم و به تحقیق پیوستم و صاحب فتوحات مکی<sup>۱۷۶</sup> (قدس سره) این دوازده امام را تعبیر به دوازده قطب نموده و در باب ثالث و ستون و اربعائمه و در این باب بعد از تعریف قطب اول اشاره بل تصریح نموده<sup>۱۷۷</sup> که شأن<sup>۱۷۸</sup> تبلیغ حکم الهی به نیابت جناب مصطفوی در ابویکر بن ابی قحافه نبود اگر چه صاحب مدارج عالیه بود و ما عبارت ایشان را به جهت تسلی خواص و عوام به الفاظها یاواریم تا شمۀ ای از منزلت امیر المؤمنین علی ابن ایطاط علیه السلام که در عبارت ایشان معتبر<sup>۱۷۹</sup> به قطب اول است معلوم گردد. حیث قال: رحمه الله علیه و هذه القطب الاول على قدم نوح علیه السلام له سوره یس و هو اکمل الاقطاب حکماً جمع الله له بين الصورتين الظاهره و الباطنه، فكان خليفته في الظاهر بالستيف وفي الباطن بالهمه ولو كان ثم قطب على قدم محمد صلی الله علیه و آله لكان هذا القطب الا انه ماش على قدم محمد صلی الله علیه و آله قطب هذا القطب منازله عند الله على عدد آیات هذه السوره و القطب الاخير هونایب الحق كما كان علی ابن ایطاط نایب محمد صلی الله علیه و سلم فی تلاوه سوره برائه علی اهل مکه و قد کان بعث بها ابابکر ثم رجع عن ذلک فقال صلی الله علیه و آله لا یبلغ عشی

<sup>۱۷۵</sup>- ن.ش. ۲ و آستان: «صورت نه بندد».

<sup>۱۷۶</sup>- محی الدین ابن عربی.

<sup>۱۷۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «فرموده».

<sup>۱۷۸</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «بیان تبلیغ».

<sup>۱۷۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تعبیر».

القرآن الا رجلٌ من اهل بيته فدعى بعلی عليه السلام فلحق بابی بکر فلما وصل الى مکه حجج ابویکر بالناس وبلغ على ابن ابیطالب عليه السلام الى الناس سوره برائه و تلا عليهم نبایه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و هذا متأید ذلك على حجه<sup>۱۸۰</sup> خلافه ابی بکر الصدیق منزله على ابن ابیطالب و اما حال هذا لقطب فله التأثیر فی العالم ظاهرًا و باطنًا شید الله به هذا الدين اظهراه بالسیف و عصمه من الجور فحکم بالعدل الذى هو حکم الحق فی النوازل و ربما و يقع فيه من خالف حکمه من اهل المذاهب مثال الشافعیه والمالکیه والحنفیه والحنابلة و اثموا عند الله بلاشك و ریب وهم لا يشعرون انتهى .

سؤال: اگر چه خلفای ثلاثه در ابتداء حال مرتكب قبایح می شدند اما چون به درجه ایمان رسیدند عملهای محموده نمودند که موجب کثرت ثواب بود و واجب الوجود بطريق جزاء عطا فرمود ایشان را استعداد خلافت و ثانی الحال که خلیفه شدند خلیفه‌ی بر حق باشد؟

جواب: سخن ما در این رساله موافق قانونی است که عقل صحیح آنرا قبول کند و نزد عقل حدیث کثرت ثواب مشکوک فيه است چه در اثبات در ایشان نه مستقل است و نه مستعد بتواتر.

زیرا که روایت این حدیث متفق علیه نیست تا از قبیل متواترات باشد و عقل در قبول آن اهمال نکند و بر تقدیر تسليم این که عمل شخصی که محتمل الخطأ باشد و توعاً مستوجب کثرت ثواب بود نیز مثبت مدعای نیست،

<sup>۱۸۰</sup> - ن.ش. ۲ و ۳ آستان: «صحیح».

زیرا که ثواب در عرف اهل شرع جزاء و پاداش عمل است<sup>۱۸۱</sup> و جزاً دادن مجزی هر عامل<sup>۱۸۲</sup> را در دارالجزا که نشانه ی عقبی است؛ نه در دنیا که دارا کسب است، کما ورد فی التنزیل: «الیوم تجزی کل نفس بما کسبت» پس جزای کثرت ثواب نشاید که درین نشأ باشد تا مثبت مطلوب بود<sup>۱۸۳</sup> و بر تقدیر تسليم این که جزای عمل درین نشأ باشد نشاید<sup>۱۸۴</sup> که جزای عمل درین نشأ باشد نشاید. که جزای عمل در ایشان استعداد خلافت مصطفوی باشد چه اگر کثرت ثواب سبب حصول استعداد است - خلافت مذکوره بود می باستی که در ایام خلافت خطائی از ایشان بوجود نیامدی<sup>۱۸۵</sup> و حال آنکه بتواتر رسیده که ایشان در حال خلافت مرتكب خطیآت شدنی، و چون خبر دارگشتندی<sup>۱۸۶</sup> از آن باز آمدندی.

و چون دانستی که استعداد خلافت که سخن ما در آنست در<sup>۱۸۷</sup> ایشان مفقود است و از پیش رفت که به جهت حفظ دین نبوی<sup>۱۸۸</sup> جناب مصطفوی

<sup>۱۸۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «عملست» حذف شده است.

<sup>۱۸۲</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «مجرى هر علم».

<sup>۱۸۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «با مثبت مطلوب باشد».

<sup>۱۸۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «شاید».

<sup>۱۸۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «صادر نشدی».

<sup>۱۸۶</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «شدنی».

<sup>۱۸۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «از».

<sup>۱۸۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «نبوی»، حذف شده است.

شخصی ضرور است و تعین آن دایر بود میان یکی از خلفای ثلاثة<sup>۱۸۹</sup> و میان جناب امیر المؤمنین علیه السلام<sup>۱۹۰</sup>. پس به یقینی معلوم شد که خلیفه بر حق امیر المؤمنین علیه السلام است. اگر سائلی شبیه کند که اگر بعد از نبی صلی اللہ علیہ و آلہ بلا واسطه ی جناب علی ابن ایطالب خلیفه بودی<sup>۱۹۱</sup> باستی که مردم را دعوت می کردندی و الا لازم آید که اهمال نموده باشند در اجرای احکام دین و این خلیفه بر حق باطل است لیکن دعوت نمودن ایشان بعد از رحلت نمودن حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ ثابت نیست. پس بودن ایشان خلیفه بلا واسطه باطل باشد؟

جواب: گوئیم که دعوت نمودن در عرف محققین بدو قسم است دعوت قولی و دعوت فعلی، و در علم میزان میرهن شده که دلالت فعلی که عقلی است اقوی است از دلالت لفظی که وضعی است، پس بر تقدیر تسلیم آنکه دعوت ایشان قولی نبوده فعلی خود بود؛ زیرا که به اتفاق مخبرین اولین و آخرین جناب امیر المؤمنین بعد از تکفین سید المرسلین چندین شبانه روز در دولت خانه<sup>۱۹۲</sup> خود نشستند و از منزل خویش بیرون نیامدند.

<sup>۱۸۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تلته».

<sup>۱۹۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «پس از خطاب نمودن غیر امیر المؤمنین»، کاتب اضافه نموده است.

<sup>۱۹۱</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «بودندی».

<sup>۱۹۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «خوانه».

و اقامت فرمودند<sup>۱۹۳</sup> ایشان در منزل خویش دعوت فعلی بود که قوی تر از دعوت قولی است. چه بدليل دانستیم<sup>۱۹۴</sup> که بعد از نبی صلی الله علیه و آله خلیفه باید که در میان باشد، پس اگر به غیر از جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه برحق بودی چندین روز در بیعت نمودن خلیفه ی بر حق که نایب نبی مطلق است، تقاعده نمی فرمودند<sup>۱۹۵</sup> که موجب عصیان بل عین خذلان است، و چون نشستن ایشان در منزل شریف خویش به اتفاق علماء موافق و مخالف عصیان نبود دانسته شد که تقاعده ایشان دعوت فعلی بود به جهت اتمام حجت<sup>۱۹۶</sup> همین قدر کافیست.

و در این باب قولی است مشهور از حضرت سیده النساء فاطمه الزهراء علیهم السلام؛ در حینی که سائلی از ایشان سؤال نمود بود<sup>۱۹۷</sup>: که اگر زوج تو خلیفه - ی بر حق است چرا از خانه بر نمی آید و مردم را به بیعت خود نمی خواند ایشان در جواب فرمودند:<sup>۱۹۸</sup> حدیثی که مضمونش این است که خلیفه حکم

<sup>۱۹۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «اقامه نمودند».

<sup>۱۹۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «بجه دليل دانستم».

<sup>۱۹۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «نمی فرمودندی».

<sup>۱۹۶</sup> - ن.ش. ۲ و ۳ آستان: به «جهت امام» ضبط گردیده است. و «حجت» در این رساله حذف شده است.

<sup>۱۹۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «پرسیده بود»

<sup>۱۹۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «ایشان جواب دادند».

کعبه دارد و کعبه مکلف بطواف مردم نیست بلکه مردم مکلف اند بطواف آن  
کعبه<sup>۱۹۹</sup>.

سوال: اگر شبهه کنی<sup>۲۰۰</sup> که پس چرا ثانی الحال برآمدند و با مردم اختلاط  
نمودند و جدل کردند؟

جواب گوئیم: که خلیفه حکیم است و حکیم دانا است بمصلحت وقت و  
صلاح کار!! چه دانی که در سکون<sup>۲۰۱</sup> ایشان چه حکمت است و در حرکت  
ایشان چه برکت<sup>۲۰۲</sup>. اگر گوئی که چه گوئی<sup>۲۰۳</sup> در باب خلافت خلفای  
آیا خلافت ایشان عیاذ بالله<sup>۲۰۴</sup> غصی بود یا برضای<sup>۲۰۵</sup> امیر المؤمنین علی ابن  
ابطال علیه السلام<sup>۲۰۶</sup> که ایشان معاون امر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام

---

<sup>۱۹۹</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «مردم مکلف بطواف کعبه اند».

<sup>۲۰۰</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «اگر شبهه کند شخصی».

<sup>۲۰۱</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «سلوک»، ن.ش. ۳ آستان: «سکوت».

<sup>۲۰۲</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «برکت» است.

<sup>۲۰۳</sup>- ن.ش. ۲ آستان: حذف «که چه گویی».

<sup>۲۰۴</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «تلثه».

<sup>۲۰۵</sup>- ن.ش. ۲ آستان: حذف «عیاذ بالله».

<sup>۲۰۶</sup>- ن.ش. ۲ آستان: «رضایت».

<sup>۲۰۷</sup>- ن.ش. ۲ آستان: آوردن فعل بود

بودند<sup>۲۰۸</sup> چنانچه جمیع<sup>۲۰۹</sup> صحابه<sup>۲۱۰</sup> معاون امر نبوت نبی<sup>۲۱۱</sup> بودند صلی الله علیه و آله؟

گوئیم: حواب این شبهه<sup>۲۱۲</sup> می دانیم اما در این رساله نمی گوئیم<sup>۲۱۳</sup> و مرا رساله ای است مفرد<sup>۲۱۴</sup> (جداگانه) در تحقیق خلق افعال<sup>۲۱۵</sup> و آن رساله خاتمه ای دارد که مشتمل است بر کلیات اصول و فروع دین محمدی صلی الله علیه و آله<sup>۲۱۶</sup>، بر وجهی که جد و جهد این لاشیء بر آن قرار گرفته و در خاتمه<sup>۲۱۷</sup> مذکوره حل این شبهه و حل مشبهات<sup>۲۱۸</sup> دیگر هست<sup>۲۱۹</sup>. ولو شئت کنت من المستبصرین فارجع اليه و کن من الشاکرین.

<sup>۲۰۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: ابن جمله حذف شده و «مصلحتی در این امر بود که در ضمن آن اعانت حضرت امیر المؤمنین بود» اضافه شده است.

<sup>۲۰۹</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «جمعی از»

<sup>۲۱۰</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «و»

<sup>۲۱۱</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «نبوی»

<sup>۲۱۲</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «شبهه را»

<sup>۲۱۳</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «باز نسبگوئیم»

<sup>۲۱۴</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «رساله مفرد»

<sup>۲۱۵</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «وعباد است».

<sup>۲۱۶</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «ع» آمده است.

<sup>۲۱۷</sup> - ن.ش. ۲ آستان: حذف «حل و مشبهات».

<sup>۲۱۸</sup> - ن.ش. ۲ آستان: «دیگر است».

تمت الرساله الموسومة بنور الهدایة بعون الله الملك الوهاب فى يوم الاربع  
خمسه عشر فى شهر صفر المظفر سنه اثنى و تسعون بعد الالف من الهجره  
النبوي صلی الله عليه و آله و سلم .

- ۱- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۰)، جلال الدین دوانی فیلسوف ذوق التاله، تهران: هرمس.
- ۲- پورجوادی، رضا (۱۳۷۷)، کتابشناسی آثار جلال الدین، نشریه علوم انسانی «معارف» فروردین، ش ۴۴ و ۴۳ (صص ۸۱-۱۳۸).
- ۳- تویسرکانی، احمد (۱۳۸۱ق.). سبع رسائل، تهران: میراث مکتوب.
- ۴- دهدخدا، علی اکبر (۱۳۸۸)، لغتname، ج ۱۳، تهران: سیروس.
- ۵- دوانی، جلال الدین، تهلیلیه(شرح لا اله الا الله)، تصحیح و شرح: فرشته فریدونی فروزنده، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- ۶- دوانی، علی (۱۳۳۴)، شرح زندگانی جلال الدین دوانی، قم: حکمت.
- ۷- دوانی، علی (۱۳۴۲)، با مفاسخر اسلام آشنا شویم(قرن ۹ هجری)/جلال الدین دوانی، نشریه فلسفه، کلام و عرفان «درسهایی از مکتب اسلام» دی، سال ۵، ش ۴ (صص ۳۰-۳۵).
- ۸- شریف، میان محمد (۱۳۶۵)، تاریخ فلسفه در اسلام (جلد دوم)، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۹- شوستری، نور الله (۱۳۵۴)، مجالس المؤمنین، به کوشش سید احمد الموسوی الشهیر به کتابچی، تهران: کتاب فروشی اسلامیه. (صص ۲۲۹-۲۲۱).

۱۰- فرامرز قراملکی، احمد(۱۳۸۳)، آرا و آثار منطقی جلال الدین دوانی، نشریه فلسفه، کلام و عرفان «اندیشه‌ی دینی» بهار، ش ۱۰، (علمی پژوهشی) صص ۸۵-۹۶.

۱۱- نور بخش، سیما سادات(۱۳۷۸)، زندگی، آثار و اندیشه‌های جلال الدین، نشریه: فقه و اصول «تحقیقات اسلامی»، سال ۱۳، بهار و تابستان، ش ۱۰، (issenschaften) صص ۲۰۷-۲۲۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْبَهَائِي

جافت مد محسن سخیز جفت و محبوست غزوی ذکر و حب دو صفت در جوده و علم و قدرست فیضانه  
صفات کمالیه و مرتبه ای امر زندگانی او کسی مستحق افق مصالحت و بر ظرفیز کار از انجمنه  
اشرس حواری اور وحی علیور خلقت نبوت مطلق آن تقدیمت است حالی طیبه و آله و صریح بایان  
الذین هم نزرتی لغایت کن بـ الدُّنْعَـ الـقُـنْـونـ صلواتـ عـلـیـمـ جـمـیـعـ اـنـجـهـ پـابـدـ بـخـوـمـ شـادـ زـانـ کـرـ  
باـزـهـ حـدـنـانـ کـرـفـ حـارـیـخـ اـرـکـانـ کـرـهـنـ حـنـ سـهـرـ عـلـیـهـ بـرـتـ خـارـنـ بـوـدـ بـطـرـ بـرـتـ هـوـدـ هـنـدـهـ  
کـانـ کـانـ بـخـدـ کـرـهـنـ قـدـرـ دـنـیـاـ قـدـرـ کـوـمـ حـقـقـ تـقـدـیـهـ خـدـرـ لـاصـیـرـ رـهـنـ شـدـ تـقـدـیـهـ بـهـوـنـ فـرـعـوـنـ  
خـدـرـ صـلـوـ لـاسـعـیـهـ وـآـدـ وـدـ مـعـصـدـ تـقـدـیـهـ خـدـرـ کـرـشـدـ وـتـعـصـدـ لـوـ اـزـ جـدـ جـهـهـ اـلـکـرـشـدـ  
وـبـیـنـ رـضـیـتـ کـوـجـهـ وـکـرـ عـیـتـ زـانـ مـطـلـکـتـ بـیـرـتـ وـبـدـ مـرـکـوـنـ اـکـمـهـ بـلـضـعـ  
بعـیـعـ بـرـتـ کـرـمـدـ جـهـتـ مـلـنـ شـنـیـتـ سـیدـ دـوـرـ بـخـاـصـتـ دـیدـ وـتـوـرـیـعـ عـقـدـ بـانـ الـقـلـهـ کـرـ

مودعه تیزبره طلاق عرض ایش و موزن اینکه بعد از هفت بچشم همچوی نهاده اند و موزن خوشلا غیر طبیعت  
دیگر نهاده اند معتقد هر کار در مریده هر کس حق مطابق و مقتضی است و دیگر غلطیت و فساد  
غایه و پرین و معمول اینکه معتقد هر کار متعهد است و در معتقد اتفاق و معتقد خفت و معتقد خفت است و  
ذیر اکننا شیوه از تقدیم عذر این معتقد است من هیئت و مادران سند دل اکرسه دل این حفظ  
سبکی کار رسمیت می داشت لیکن خوبی از این تأثیرات آنکه در زندگی شرکت این خوشلا در دینها و این  
آن خود را غصه که عیقا در حق معتقد است اند چو که خود را در معتقد خوش از دو دفعه شوی و پنجم  
اصنعت اینکه اول نخواهی بد و کفم را این تقدیم کرد و لیکن در بر این احتمال است معتقد خوش از تقدیم کار  
حق بنشده هر که متعاق الخطا است معتقد این دلیل است بیکار که بر صوره این طبقه متعاق شده  
و این قیاس مشخص است که معتقد معتقد حق نیست و نیز بر رفعه و بحقیقت دل اینکه لازم اینکه  
معتقد از طبقه و در حق این مدعیان دلیل ایکه در این غصه از جراحت و اذی و جوش و خود را کسر  
خون شد که از مخواهی و داشت و از هم در آمد و هم مخصوص رفته خواهی که کوان و از همچوی و همانکه این  
در سکلام با در لسانیان فهم و بکاره تفاوت هر چیز حیث فلکی خود مصور کریم و جا به رو از اینجا وارد  
دیده اینکه در کشیده طاخونی که هم شاهزاده محققین شوکه و بیان این فرم و طبعه و اینست که حکم ایکه که  
عدم است و همچنان عقولاً علاوه خون خود مخفی در حق اجتناب باقیم کنست مخفیانش از عدو  
و فاسد و ایمه و صوفیه و شفیعه احادیث مختلف از ادای حجت که در آن دیده و داده این از این که کوشا  
طریق نکار که از نیم و نیم  
و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم  
و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم  
و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم

کو چون چه فواین فشن رکوش و حبیب کرد کند و همیت که هیک اذان را بچو عبارت خواست  
 پزنان نظر سخنگ سینه را قول کرد و این حکم عطا و بر این تغییر شد بنابر و جو ترجیح آن متفق  
 خواست اند و قول نیز بر که نتفیض است مادل ساخته راجح باول کند غافل ایند آینه به اکثر  
 که بحسب عرف من فضل آینه شیر به است حدیث که متول س خس با آینه متبر که عذر میخواه باش کشت  
 و محبش در احادیث در اینجا دیگر سعی از این سند متفق علیهم متفق اخواه کوئم از نزد خوبی میگردید  
 کننه همین بکار اصل لائق نوی خش اصول و فروع خود راست نخواه دو خواسته بده که در این زمان  
 راشد درینجا از پیش بر کند و نفعیش بشه که باعث شدن دیابن محمدان بجهنم بر سلطان والملائج  
 از عیزان کرد و کنسرس بر این قدر و متفق به هنکام رسیده خود را کنند همیزها صاف میدیدند به خود در اینجا  
 بر سرالائمه باشند این سردم و بعد از دو غیر کنست کنند و اینکل کنونه از نظرنا اهل کنونه کوئد عالم  
 فی واه اند پیشیده و از نزد این طلاق پیشنهاد شده که این بجهنم رسیده سخن خواه با اینها نزد کنست  
 از بعده سخن عت اند که بخواهی کنات قدری تغییر به هنکام و لامان و حکیمی محاذ نفعی همیزها  
 این نزا از ادعا ان بل مبارست بر قدر ایشان عیان نداشته اند زندگی همین دناد ملطفیان است  
 و این است که این سال که سخنست نزد اهدایم موجب نزد شویر بعیرت نهادن کرد و دناد از این شیخ  
 نه بشدند و این همیزها و جو او و جو عیش نزد اکه جهشان را این عیشها فیلم که و جو و جو ایش  
 ز بادرست بر زد از ایش او کرو و هنکام دیدم که و جو حق عین چفه اورت غدو جرس کیلم  
 قانون مکن و دھومن مخالف است هر جهاد بعده کنیم دیدم که متفقند و مخواه و جو هم این زد و هر فرقه بمان  
 از خیز که نزد ایشان صدر اشاره بشدیں از فرقه اول متناسب نخواه که بر تقدیر زیاده خواه این است  
 علیه موصده این همیت جوا کفتش که علت و جو حقی ذات مطلق ایش داشتم که اهل این را عیش و جو  
 سنجن بجهنم ایش و بجهنم ایش و جهان بجهنم ایش و جهان دو تعلیمات عقاید پیشنهاد فرمیم

و محمد بحیرت فیون مکر حکم بر جنگی طایفه و مخدوم می‌شود رایات و حیر کردند پس اول هر زمان  
 مذهب خوب است آنده بخوبیت ویل بر دهنم و خویش لازم نقدی بکار نهادند و رؤیتی ابو جرس  
 بعفران زاده است و در زبان دیلم که خاکه الدلال است آندر بر کنخی طایق تو اندر برند بهش و بعفران زاده  
 که دفعه ای شیر اکنه شوان دیدیں آنکه مختلف اکنکلدار بخزان فیون مکر سخن داشتم که بحق شجاع  
 بجهود است و بخیر و ذوق و ضمیخته برین ایکه بخشن در آید ایات اول را دیدم که دعوه خود  
 درین کنون و از تقلید باشتم منها فی مخصوص افقی دلت و در میانه ای الصدر عین خود و حسر من هست طلاق  
 از عوام مکنکلیان بر آن دیدم که بخشن اسلامه او غزو و جذبیت خدا ای دست و صوفی و دکھان و مغزه و مجاز  
 بعفین و بخلیان را فهم که بالتفاق فایلند که بخشن مسد و خود و فیل از نه علی عالم عال طلاق رسید  
 بعفین و بخلیان را فهم که بخشن اسلامه او غزو و جذبیت خدا ای دست و صوفی و دکھان و مغزه  
 صد و فیل خیز بر خیر تعلیم خاده را که فهم که تعلیم اراده به است امام حسن عسکری اراده سلامیت خیز  
 ایشان در وطنی خوب فرمودند طبق اول ایکه مرچ خوش تعلیم اراده تو اندر بخکه حدوث تعلیم اراده  
 باشد ران و عیاند ایکه اس در بزم طبق ایکه متسلی لازم آید اما در عبارت ایت و متسلی در عبارت ایت  
 و ذهنیت مخالنیست ایشان شناک کوئم که ایشان تعلیم از خیر ایشان و مخرب بخشن ایشان  
 فیل و محو افسوس ای ایشان خوب فرمودند که چون هر خلق بخشن ای ایشان مرچ حدوث تعلیم و بکریت رو بخی که از  
 جد و خود تعلیم ایشان که بسیار ایشان را که بخشن ایشان که بخشن ایشان که بخشن ایشان  
 الامریز برخی باشد و حال ایکه مزدم بخشن نیست با ایکه مرکل ایشان تعلیم و بخشن ایشان  
 عقا پی عضدیه که بطلان متسلی است مطلقاً ای ایشان مرچ و هم در ای ایشان ایشان ایشان  
 ایکه مرچ حدوث تعلیم ای ایشان ایشان که دشت ای ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 مرچ نیست و چون در بزم طبق ایشان که ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

بحاج مسلم نیز بحاج بدایم بحاج است باید طرقی عذرا که استدام مذکور درسته باشد پس اول در نهایت  
 بستم و از تقدیم بستم ممنوع حدوث این اعلم و فرماید و داشت که در طلاق مکان مشکل  
 اسنف القضا حدود شریعه معتبر حدوث ذمہ و حدوث دهر و حدوث زمانه و حدوث  
 بحاجت از تعجب نیز است و بحاجت آن بعد از ملاکت و معدودیت وی در علاوه از فعل نزد  
 خارج دارم خوش ملت جمیع مکانت موجو کو و حدوث در بر بحاجت از تعجب نیز است بعد از  
 عدم حضور و فخر که منصب نیز نهاد و حدوث رئیس عبارت از فعلیت ما باید بعد از عدم قدر و فخر  
 بیکشید و نزاع درین این بضر از حکما و تکلیفین در پیشنهاد نیز بخوبیت اول است در حکایت از تقدیم  
 در این عالم حدوث است بحدوث شریعه و ترجیح معتبر است همان این ریاضیات مانند اینکه این  
 غریب که وجود عالم با خوبیه مسوق بعدم زمان پیشید با اینکه زمان پیش و زیر این اجزای عالم می باشد  
 نایز تکلیفین و مخفیین مکانیست که وجود عالم مسوق است همان خارج و سایر حکایات پیشید که وجود این  
 اجزاء عالم شواند که مسوق بعدم خارج شد و کویند این توں مسلم است که عالم از حد میان برآید  
 پس از حد قدم از ترکیخون نیز بس مردم او وحجه است غریب و کنده و هم قدر ای ای ای ای ای ای ای  
 وجود عدهش از نزد و پیش از برویت عدم پیشون که پیش و عالم اکاره مسوق بعدم همچویز است ای ای  
 مسوق بعدم ذهنیت کسب می اخوند عقایص قدم از در مردم او وحجه شد بعد از تهدید مقدمه مذکور  
 مسوق میداند که حضرت در اوله عقاید و تقلید فرقین باز کر کویم و دیگر که مخفیین از این طبقه متفق اند و زیرینه  
 فاعل و جا عذر اخوار عالم و اجر او وحجه است غریب و قدم و حیب بر کل این در عالم نقدم و میست  
 پس از حکماء مذکور مسلسل نیز می کرد آیا اداجیت الحجۃ لازم است ای ای ای ای ای ای ای ای  
 مقدوس او عین وجود عیت باقی در حیاب نهاد رشیق شناسانه وند و کفشنده از این ای ای  
 ذات مقدس و مخلالت که بعینه در زمین در آید و موقت علیه مکانت عین ای ای ای ای ای ای ای

بـهـ عـلـمـ حـصـولـ بـهـ بـهـ تـشـرـتـ دـقـعـهـ بـعـثـتـ كـأـنـ مـعـاـزـ وـجـوـهـ خـبـرـ شـدـهـ وـغـرـبـةـ ذـاتـ جـبـ  
الـجـوـهـ بـعـدـ بـعـدـ مـحـاـسـ بـسـ نـقـوـهـ بـعـدـ مـحـاـلـ بـاـشـدـاـسـ حـسـبـلـ قـذـونـ قـدـرـ لـنـسـتـ  
كـهـ حـالـ حـادـثـ بـعـدـ بـعـدـ هـرـازـ بـرـكـ عـالـ دـرـ تـشـرـتـ دـاـتـ جـبـ الـجـوـهـ بـعـدـ بـعـدـ مـحـدـدـ  
بـاـشـقـيـ سـعـيـ جـوـهـ عـالـ بـاـخـرـ بـعـدـ  
الـاـنـكـيـ مـبـوقـ بـعـدـ  
وـجـوـهـ بـعـدـ  
وـحـلـ بـلـادـ بـعـدـ  
وـمـعـنـ عـدـ بـعـدـ دـوـرـ اـنـكـلـاـيـ اـنـدـ دـوـرـ دـوـرـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ  
لـوـاـزـمـ دـاـتـ بـعـدـ  
لـاـ كـمـ بـعـدـ  
صـفـاتـ وـاجـبـ الـجـوـهـ بـعـدـ  
مـرـاتـ كـلـ دـصـدـ دـاهـنـاـزـ وـجـبـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ  
قـوـلـ وـثـ تـأـزـ بـعـدـ  
خـ اـنـسـ لـلـاـ كـارـاهـ خـ اـنـسـ لـلـاـيـلـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ  
بـانـ وـجـرـتـ كـمـلـوـلـ بـعـدـ  
سـبـقـيـ خـ دـمـودـ بـعـدـ  
وـدـادـ وـسـنـدـ دـهـ طـعـورـ دـاـتـ سـعـيـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ  
بـاـزـ اـشـهـ اـنـظـامـ بـعـدـ  
بـاـزـ اـدـهـ كـرـنـطـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ بـعـدـ

سه کرد خنکهال همچو کجفت عالم متوجه برئت خنک نکند و آن طبعت اورست محکمن شد و خود  
 معاون کرد تعلیم سخا کیا ال اداره و تقدیم طبقی فقط آن محظیر شد و صدور روزه خنک  
 از واجب ارجو و درجه قضا مملو است حق خوب بقی بگرفت و حقاً معلوم اک طعن نظام کلات  
 بر مصلحت کر تبلیم او که در اداره بسیار دایر بکان او قیه باز و قیدم صنف که در عالم غلط مخفوده  
 پس عدم طبق اکتب بیکمال که مساواه از شرط مصیبت که خنک بر شد لازم آبد صدور مرکز  
 در جهاد و جهاد ملکو اسری و این خلاف عدالت آنها که مبارس از خواندن کشون  
 فضیلت و رفاقتیت مساعدة هر سیس با پذیر معموم شد از مرابت صدور خدایت هدایت کوچه  
 سبب توسل و عی و فعل حین معلمیت تو این طبقه بر عقد کرد و بز پند که خدا از برواقه و آید  
 مقرر شد به عقد از تو اندیجه و این بعده هفدهان غرض از بعثت اپهیت ز عقد ایان خیارت و از خبر  
 کفته که فتن عصر امته خنک جنگیت هست خود جزوی ایان فتوحات از ایان خنکهای کیان  
 بر کرمت از خنک خنکی شاده حق بسیار و تجلیت هست همچو رفعه قدر بر ایان استعداد و فخریت  
 از در در اداره مخفود بجه بنا بر این رابطه عصیت افراد و کوش ط صدور موکر تهدید ایان باشد  
 بل محکم شد و متفق باشد که از بنین فدر از افاده نوع انسان دون فدر و پیش درستی و در مردم عصیت  
 و عدالت نابلیخ حکام کیا و حق خا پرسندم ترجیح بدین طبقه بز پند که لا ایخ و بیدر رفعه و قدر مخرب خیارت  
 که طایفه بر زند که جایز است و قمع خنک و عیش ز سیلان و لامان و طایفه بر زند که جایز است که ایش  
 وزن حقیقت ای خیارت سهی و خیارت و قمع ایه و مسندات فریقین ز دنیا ز عقبه زم داده  
 که از ایخ بخیمان مذهب ایل مستلزم است که تو اند بخیخته بشد ز عقد کیز قول فدر ای خیارت ایش  
 و تو اند کش باش خدافت آنها عرض و عرض ایش و حال ایک موافق قانون عنصر در تحریر و میراث که لایل  
 محمد ای ای ایلین ای ای ایلیک بر کشم و قدم در مسکن شانه کشتم و آیات داعی بر که طایفه ایش

خود شنیده بعده تا دیده گفته و در تأثیر گذاشتند و باید بخوبی بگوییم مخفی نبود که عقل صحیح را در مشغالت در برداشت  
 بتوت و در آنکه بسیار که مخصوص پادشاه افسوس نداشتند این بخوبی تأثیر گذاشتند و از اینکه داد و ستد  
 صاحب حق پسر و منه زرف را بخواه عالم باشد و حاصل بخوبی بگشاید اما اینکه داد و ستد و باید بسیار  
 در این بات امن تعلیم نیست هسته ای از خود عقل بر اطلوب بگذارد و موقوف است خبار مجنح صادق باز پرقصود است و  
 خواهد بود این طبق که بین اطلوب خبرداد مجنح صادق و خوار و محنت این بین اطلوب محنت است این سید که اینقدر فهم نداشته  
 باشند و نیز خود سید کابانت و خلدر و نیز مکونات ابوالقاسم فرموده طلاق از اینکه داد و ستد با قرآن و باید هسته است  
 بخوبی بگشایند قوه تهاجم این بین خوش بخواهان عذر بر داشته ای این بخوبی تجذیب از آن است این بسیار  
 در فشرنیش بسیار این میان او منسخه زنود زبر اکشن خوبیت خود را شواد این باید دخول و خود را بگرد و باید هسته  
 که بعد از خود را بخوبی سرت و بجا بود است که تعبیر این در حکم شیعه میان بعد از خاتم الانبیاء سلام الله علیہ السلام این است  
 که باید باشد و در کتاب بارگفتار لمع مخفی طلاق در علم الله چنان بین خود را بخوبی بخوبی باید دین جهارت  
 از اینکه حکام آن در میان افراد هست که اذ او بعیت مسروک او ممتد اول پیش اس باید بعد از خود بخوبی اینکه دارد  
 که از این پیشک در سینه احکام و بین خطا گذشتند چه اکنون باشد که مخصوص است بر قرآن و باید  
 دایمی ضد فساد و فتن است این بسین احکام و بین پیشک شنیده مخصوص است با عقل ابلور قوای او و عنده کشته خود را  
 مخصوص که جایز این احتیاط است عتماً بر این دیده باید که بخوبی تقدیر باشد و با بحث بخوبی تقدیر از اینکه  
 و جحو و اخراجی اول و جب تعاریف را فشرنیش محفوظ داده و باید افسوس نداشند این بخوبی تقدیر گذشتند  
 لازم نباشد که از زر عقد صحیح صحیح بست که بخوبی تقدیر شد و بخوبی تقدیر شد بر این خاری این است عذر  
 از اینکه شاد و لذت بر اینکه بعد از بسیار حکای از عصیه و آنه بیدار و خلیفه در میان هست بگشایند  
 و عذر و مروج حکام دیده و بخوبی باشد و دین بین خطا از اینکه داد و ستل در شرکند و با این این خلاف نموده  
 در برینکه بحقوق خد و نیت در کوئام بخوبی از این نه لطف این در حقیقت دیده و بسیار که این حقیقت خلاف داشت  
 بر حکومه این قدر که این خلاصه بر حق بخوبی تقدیر کرد این  
 و بعد از در عینه این بخوبی این و بعد از در عینه این این







موافق و مخالف عصیان زنگو و اینست که تفاسیر بات و دعوت فیلیخود و بجهت آنام محبت  
 مخفیقدر کا میست و در مطلب تفسیر شاهنور از حضرت سیده الفاطمه از زاده علیهم السلام  
 در حمیر کرس بازار شیان سهوال منوچو کر اگر زیعه تو خلیفه رحعت جواز خوار برقرار  
 و مردم رایه رحعت فخر خواه افان در جواب فرمودند حمیر کرس غصه نوش میست که خلیفه حکم کرد  
 که برداش و کعبه مخلاف بعلو اف و دم میست بلکه مردم مخالف این بطوفان اثمر شوال کار  
 شبید کسر کسر جوانان از الحال برآمدند و با مردم خدای خود نورده و جدل که هزار جواب کشم  
 که خلیفه حکم است و حکم دنای است بصلو وقت و صلاح کار پسر دانی کرد و کسون رک  
 چه حکم است و در حکم ایشان چه برکت اگر کوئه که چه کسر و ربا خدف خلیفه  
 ایا مخلاف است ایشان چهار زمان رغب فضیلیو با برادر ابراهیم المولی بن علی از اطباء معبد و مختار کسر  
 ایشان معاون مخلاف از همراهان خوبین میشود اسلام فوجوز دن چه عجمی برخود دن ام رجوبت کسر  
 صاحا ایلیس و اکر کسر کسر و ایشان میدانیم اما در میزرس ایشان بزرگنم و مردم رایه مغدوه  
 در بخشش علیق افعال و آن رس لذ خانه داد و کسر شتم بر کلامیت بجهول و فروع دینه خود را بخواهی  
 و آن بر وجہ کسر جهد این ریشه بر زان فرار کر قسم در رفته مدنکو و حال بیشتر شده و ملک شنید  
 و یک دست و لوشنست کشت نهایت شیرین فارج ایله و کلمه زان کردن شرست دل پر نموده  
 شور العبد یا سعیز القه الملاک الوراب خ بوم الاربع خمسه عشره

شهر صفر المظفر سنه اثرب و مسعود بعد ادرافت من

البهجه ایله و مختار اطباء و مختار

بازیز شد  
۱۳۷۶